عنوان

امکان سنجی تخصیص کتاب به خبر واحد

استاد راهنما

استاد کریمی

پژوهشگر

سید نصرالله صدری زاده

مقطع تحصیلی

سال ششم

درس پژوهشی

اصول 3

مرکز آموزشی

مدرسه علمیه علوی

سال تحصیلی

98-99

تقدیم به :

عمه جانم فاطمه معصومه (س)...

تقدیر از:

استاد دلسوز و پر تلاش این حقیر استاد کریمی و همه کسانی که به ما آموختند چگونه بنویسیم، چگونه پژوهش کنیم و چگونه فکر کنیم!

چکیده

از مسائل محل نزاع بین علماء علم اصول امکان یا عدم امکان تخصیص عام کتابی به خبر واحد می باشد که پرکاربرد بودن و گستره ی وسیع نتیجه آن بر دین پژوهی، ما را بر این مهم وا داشت که با استفاده از آیات و روایات طرحی نو دراندازیم و ابتدا حجیت خبر واحد را بررسی کنیم و دریابیم که به جز دو دسته روایت که عبارت اند از:۱- مجموع اخباری که از افراد غیر ثقه(ولی غیر مذموم) نقل شده اند. ۲- یک یا شاید دو عدد روایت منقول از افراد ثقه در یک مسئله واحد، بقیه اقسام خبر واحد حجت است. و درنهایت با کنجکاو بر سر امکان تخصیص به این نتیجه رسیدیم که ادله شرعی ما را از تخصیص عمومات قرآنی نهی می کند و عمل مشهور به برخی اخبار مخصص نیز باید بررسی شود که آیا واقعا این اخبار مخصص مستقل در مقابل قرآن هستند یا اینکه حاکی از مخصص هایی اند که در خود قرآن وجود دارند.

کلید واژه: کتاب، خبر واحد ، تخصیص ،ادله شرعی ، عمل مشهور ،حجت ،عام ،عمومات قرآنی

فهرست

[2](#_Toc35246481) مقدمه

3فصل اول) مفاهیم و کلیات

3گفتار اول) کتاب

11گفتار دوم) تخصیص

15گفتار سوم)خبر واحد

29فصل دوم) بررسی دیدگاه ها

38گفتار اول) ادله مخالفین

39گفتار دوم) ادله موافقین

35گفتار سوم) دیدگاه محقق

48منابع

مقدمه

در عملیات استنباط یکی از مباحث پرکاربرد و مهم برخورد عام و خاص ادله با همدیگر است. یک فقیه باید در علم اصول انواع برخوردها را بشناسد تا در وقت تعارض ادله به صورت عام و خاص بتواند آنها را مدیریت کند.

اما فارغ از اهمیتی که مبحث عام و خاص در معرفت دهی نسبت به انواع تعارضات و شیوه های رفع آنها در علم اصول دارد یک برخورد و تعارض در بین همه انواع رنگ و بوی دیگری دارد و آن قرار گرفتن خاص روایی در مقابل عام قرآنی می باشد زیرا مبنایی که در انتها اخذ می شود بر بخش عظیمی از استنباط ها سایه می افکند و شاید اتخاذ مبنایی خلاف مشهور راه محقق دینی را در کثیری از فروعات فقهی و غیرفقهی از مشهور جدا می کند. زیرا مشهور اصولیون تخصیص کتاب به خبرواحد را پذیرفته اند و کثیری از عمومات قرآنی را تخصیص زده اند تا جایی که در این مبحث (انه ما من عام الا و قد خص) شعارشان شده است.

لذا بخاطر اهمیتی که ذکر شد برآن شدیم که به سراغ بررسی اقوال اصولیون در ذیل مبحث تخصیص کتاب به خبر واحد برویم و توجه پر رنگی به قرآن و روایات برای حل این مسئله داشته باشیم.

فصل اول) مفاهیم و کلیات

گفتار اول) کتاب

در این گفتار ابتدا کتاب الله را که ثقل اکبر است و دلیل عام ما می باشد را مورد بررسی قرار می دهیم.

-**لغوی**

الكِتَابُ‏ مصدر كَتَبْت است که به معنی نوشته می باشد و مجاز از قرآن کتاب الهی مسلمان و معجزه پیامبر خاتم وكتاب بقيه ادیان می باشد. (ابن منظور-لسان العرب-ج1-698-دار الصادر-بیروت-1414ه)‏

-اصطلاحی

اما در اصطلاح به معنای مجازی که اشاره شد می باشد و با قرینه مشخص می شود که مراد کتاب قرآن هست یا دیگر کتب آسمانی همانطور که در قرآن و روایات نیز به همین معنی بسیار به کار رفته است برای مثال در قرآن آمده : انا انزلنا الیک الکتاب بالحق(زمر۲)- وَ قالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصارى‏ عَلى‏ شَيْ‏ءٍ وَ قالَتِ النَّصارى‏ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلى‏ شَيْ‏ءٍ وَ هُمْ يَتْلُونَ الْكِتابَ كَذلِكَ قالَ الَّذينَ لا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ فيما كانُوا فيهِ يَخْتَلِفُون(113) و در کافی شریف:‏«كُلُّ شَيْ‏ءٍ مَرْدُودٌ إِلَى الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ، وَ كُلُّ حَدِيثٍ لَا يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ، فَهُوَ زُخْرُفٌ‏[[1]](#footnote-1)»(كلينى، محمد بن يعقوب-اصول کافی-ج1-ص173-دارالحدیث-قم- 1429ق)

-ظواهر کتاب

دلالت هر لفظى بر مقصود گوينده از دو حال خارج نيست:

1- دلالت لفظ بر يك معنى چنان صريح و روشن باشد كه احتمال خلاف منتفى باشد. اين قبيل دلالت را «نصّ» گويند.

2- دلالت به گونه‏اى است كه احتمال خلاف نيز منتفى نيست.

به عبارت ديگر: چند معنى در لفظ محتمل است كه يكى از اين معانى زودتر به ذهن خطور مى‏كند، ولى ممكن است گوينده معناى ديگرى را اراده‏

كرده باشد. چنين دلالتى را «ظهور» گويند.

يعنى لفظ در اين معنى كه زودتر به ذهن مى‏رسد ظهور دارد.

شكّى نيست كه نصّ، هم براى گوينده و هم براى شنونده حجّت است.

ولى چون ظواهر تنها مفيد ظنّ هستند، بايد ديد آيا دليل محكمى بر اعتبار چنين ظنّى داريم تا در نتيجه بتوانيم به ظواهر قرآن و روايات استناد كنيم يا خير؟

به عبارت ديگر: اختلاف در حجيّت ظاهر است. آيا بعد از ثبوت ظهور، اين ظهور حجّت است يا خير؟

اصوليين هرچند در دليل حجيّت ظواهر و مقدار آن اختلاف دارند ولى در اصل حجيّت ظواهر اتفاق دارند. در مقابل، اخباريين معتقدند كه ظواهر قرآن حجّت نيست مگر وقتى كه اهل بيت عليهم السّلام آن را تفسير و معنى كرده باشند؛ ايشان معتقدند كه خود شارع مقدّس ما را از عمل بر اساس ظواهر قرآن نهى كرده است. (ملكى اصفهانى، مجتبى-ص345- عالمه- قم- اول- 1379 ش )‏‏ ‏‏

- دليل حجيّت ظواهر:

بيشتر اصوليين دليل حجيّت ظواهر را بنا و روش عملى عقلا مى‏دانند، كه به حكم عقل، مخالفت با ظاهر را، به صرف احتمال خلاف ظاهر، روا نمى‏دانند.

مرحوم مظفر قدّس سرّه مى‏گويد: دليل حجيّت ظاهر، منحصر در بناى عقلا است. ايشان براى توضيح و تبيين مطلب، همان راهى را مى‏پيمايد كه براى بيان حجّيت خبر واحد ارائه مى‏شود، يعنى شكّى نيست كه مردم در زندگى روزمره خود و در محاورات جارى بين خودشان، براى فهميدن مقصود همديگر، بر ظاهر كلام اعتماد مى‏كنند و هيچ‏گاه در ترتيب اثر بر گفته‏هاى يكديگر به اين دليل كه كلام او نصّ در مقصود نبوده است، اهمال و سستى و بى‏توجّهى نمى‏كنند. وقتى روش عقلا اين‏گونه بود، شارع مقدّس نيز به عنوان رييس عقلا، نه تنها از اين روش منع نكرده، بلكه خود نيز براى تفهيم مقاصدش همين روش را دنبال نموده است. بنابراين، قطع پيدا مى‏كنيم كه ظاهر نزد شارع مقدّس حجّت است.( مظفر، محمد رضا- اصول الفقه-ص۱۵۲- طبع انتشارات اسلامى- قم، چاپ: پنجم، 1430 ق)

- موضع اخباريين:

همان گونه كه اشاره شد، برخى از اخباريين معتقدند كه ظاهر قرآن حجّت نيست وعمده دلالیل آنها در این دلیل خلاصه می شود که :

فهم صحیح قرآن مخصوص مخاطبين آن است و مخاطبين قرآن معصومين عليهم السّلام هستند به دلیل روایاتی مانند إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوطِبَ‏ بِه پس سايرين قرآن را به طور صحیح نمی فهمند لذا براى فهم آن، تنها بايد به ايشان مراجعه نمود.‏

ولى دلايل اخباريين مردود است زيرا:

اولا: براساس روایات متواتری با این مضمون كُلُّ شَيْ‏ءٍ مَرْدُودٌ إِلَى الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ، وَ كُلُّ حَدِيثٍ لَا يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ، فَهُوَ زُخْرُفٌ‏‏[[2]](#footnote-2)(كلينى، محمد بن يعقوب-ص172) به اثبات رسيد كه پشتوانه حجيت روايات معصومين (عليهم السلام )، قرآن كريم است. پس متوقف بودن حجيت ظواهر الفاظ قرآن كريم بر روايات مسلزم دور است و استحاله دور بديهى است ؛ چنانكه اگر اساس قرآن تعميه و رمز بين خدا و پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم باشد و دسترسى به مطالب آن مقدور ديگران نباشد، نمى تواند ميزان عرضه و معيار ارزيابى احاديث قرار گيرد؛ زيرا معما هيچ گونه پيام و داورى ندارد تا ترازوى سنجش احاديث قرار گيرد. پس آنچه در اين خصوص از اخبارى رسيده است يا محذور دور را به همراه دارد يا محذور لزوم عرضه بر معما را و هر دو محال است. از تحليل عقلى مزبور نسبت به روايات چنين بر مى آيد كه معصومين (عليهم السلام ) هرگز اصل قرآن را به خود منحصر نساختند و در فهم آن را بر روى مردم نبستند و در اخبار معصومين نيامده است كه مردم از قرآن بهره اى جز تلاوت ندارند. حتى اگر اين مطلب در برخى روايات آمده باشد، چون با خطوط كلى قرآن و نيز با خود سنت قطعى معصومين در تضاد است، بايد فهمش را به اهلش واگذاريم.

اوصافى مانند كتاب مبين ، نور و تبيان كل شى ء ، كه درباره قرآن آمده نه اختصاصى به معصوم (عليه السلام ) دارد تا قرآن كريم براى ديگران داراى چنين اوصافى نباشد و نه ناظر به مقام ثبوت است تا قرآن در مقام اثبات داراى چنين صفاتى نباشد؛ زيرا اوصاف مزبور، درباره كتاب هدايت است و كتاب هدايت در مقام رهبرى داراى چنين اوصافى است و مقام رهبرى نيز اولا عام است و اختصاصى به معصوم ندارد و ثانيا ناظر به مقام اثبات است، نه ثبوت.

ظاهر آيه: قد جاءكم من الله نور و كتاب مبين ، نيز خطاب به همه انسانهاست، بدون اختصاص به معصوم و هم در مقام هدايت است، نه در مقام ثبوت و همچنين آيه 174 سوره نساء و آيه 8 سوره تغابن و 157 اعراف در مقام ارشاد و ناظر به مقام اثبات است. البته كتاب مكنون كه غير از مطهرون به آن دسترسى ندارند مرحله كمال و نهايى آن، چنانكه قبلا گذشت، اختصاص به اهل بيت طهارت دارد؛ چنانكه لا رطب و لا يابس الا فى كتاب مبين نيز از برخى جهات چنين است.

ممكن است انحصار فهم قرآن به معصوم (عليه السلام ) از برخى روايات استظهار شود؛ نظير آنچه از امام باقر (عليه السلام ) رسيده است: انما يعرف القرآن من خوطب به؛ ليكن چنين برداشتى مخالف با ظاهر خود قرآن كريم است كه همگان را به امورى مانند تدبر، تحدى و تعقل دعوت كرده است و حديثى كه مخالف قرآن باشد، معتبر نيست. پس ‍ مراد از اين گونه احاديث چنانكه گذشت، احاطه تام بر همه ابعاد قرآن اعم از ظاهر و باطن، مطلق و مقيد، عام و خاص و ناسخ و منسوخ و نظاير آن است ؛ چنانكه خطابهاى قرآن كريم نيز يكسان نيست، بلكه پيام و مضمون برخى از خطابها را تنها مخاطبان اصيل آن مى توانند اكتناه كنند. خداوند گاهى به عنوان ( يا ايها الناس )، زمانى به عنوان (يا اءهل الكتاب)، گاهى به عنوان (يا اءيها الذين امنوا) و زمانى به عنوان (يا اءولى الابصار) و (يا اءولى الاءلباب) و گاهى به عنوان (يا ايها الرسل) و بالاخره زمانى به عنوان (يا اءيها الرسول) كه مختص به رسول اكرم صلى الله عليه و آله و سلم است آيه نازل مى كند و عناوين ياد شده يكسان نيست و استنباط ها نيز مساوى هم نخواهد بود؛ يعنى استنباط جامع، كامل و اكتناهى معارف و احكام قرآن در انحصار اهل بيت عصمت و طهارت (عليهم السلام) است كه حق تماس با كتاب مكنون را دارند.

بنابراين، مدعاى ما اين است كه فهم قرآن كريم در حد تفسير ( و نه تاءويل ) و فهم ظواهر الفاظ آن ميسور همگان است و نه تنها معصومين آن را به خود منحصر نساختند، بلكه مردم را به آن تشويق و ترغيب كردند. برخى از شواهدى كه اين مدعا را اثبات يا تاءييد مى كند بدين شرح است:

1- دلايلى كه در فصل اول در اثبات عمومى بودن زبان قرآن مطرح شد؛ مانند: نور و تبيان بودن قرآن، دعوت و ترغيب همگان به تدبر در قرآن، و فرا خواندن جهانيان به آوردن كتابى همانند آن ( تحدى )

2- حديث شريف ثقلين كه به صراحت انسانها را به تمسك به قرآن، همانند اعتصام به عترت فرا مى خواند: ما ان تمسكتم بهما لن تضلوا .

3 - روايات عرض اخبار متعارضه بلكه مطلق اخبار، هر چند متعارض نباشد بر قرآن

4- رواياتى كه نافذ بودن شروط گوناگون در داد و ستدها را در گرو عدم مخالفت با آن مى داند؛ مانند اين كه امام صادق (عليه السلام ) مى فرمايد: من اشترط شرطا مخالفا لكتاب الله فلا يجوز له و لا يجوز على الذى اشترط عليه و المسلمون عند شروطهم مما وافق كتاب الله عزوجل ؛ همچنين آن حضرت مى فرمايد: كل شىء خالف كتاب الله باطل

از اين گونه روايات بر مى آيد كه قرآن به صورت يك اصل و مرجع مستقل بايد در جامعه انسانى حاكم باشد و فهم آن نيز براى همه صاحب نظران روشمدار ميسور است.

اگر قرآن جز از طريق روايات قابل فهم نبود، رجوع به قرآن براى ارزيابى صحت روايات و يا شروط معاملاتى لغو بود. اگر قرآن تنها براى تلاوت بود هرگز خود معصومين ( عليهم السلام ) اين گونه جامعه بشرى را به آن ارجاع نمى دادند.

شايان ذكر است كه، رجوع به قرآن براى تشخيص موافقت يا مخالفت شروط داد و ستدها براى فقيه بى واسطه است و براى مقلدان وى با واسطه، و وساطت تشخيص فقيه در مخالفت يا موافقت شرط با قرآن، منافاتى با حجيت ظواهر قرآن براى همگان ندارد ؛ زيرا مراد از حجيت عمومى آن است كه آشنايان به قواعد ادبيات عرب و نيز به علوم پايه ديگر كه در فهم قرآن كريم دخيل است، حق دارند در مفاهيم قرآنى تدبر و به نتيجه استنباط خويش احتجاج كنند.

5- امامان معصوم (عليهم السلام ) شاگردان و مخاطبان خود را در زمينه هاى گوناگون به قرآن كريم ارجاع مى دادند؛ مانند: عقايد و معارف، مسايل حقوقى و اجتماعى، احكام فقهى و ادب تلاوت قرآن كريم كه به نمونه اى از هر مورد اشاره مى شود:

الف: عقايد و معارف ؛ مانند اين كه امام سجاد (عليه السلام ) در پاسخ پرسشى درباره توحيد فرمودند: چون در آخر الزمان انسانهايى متعمق و ژرف نگر خواهند آمد، خداوند سبحان سوره اخلاص و آيات آغازين سوره حديد را درباره توحيد نازل كرد: ان الله عزوجل علم انه يكون فى آخر الزمان اقوام متعمقون فانزل الله تعالى: ( قل هو الله احد ) و الآيات من سورة الحديد الى قوله ( عليم بذات الصدور ) فمن رام وراء ذلك فقد هلك. عاليترين سير فكرى بشر در توحيد در اين دو بخش از قرآن كريم تاءمين شده است ؛ به گونه اى كه روى گردانى از آن مايه هلاكت و تجاوز از آن نيز عامل حيرت و سرگشتگى است ؛ زيرا فوق آنچه در اين آيات الهى آمده، متصور نيست. فوق صمديت و فوق نامتناهى مطلق بودن فرضى محال و گمراه كننده است.

اگر بهره انسانها از قرآن كريم تلاوت صرف بود؛ ژرف نگرى و استخراج معارف بلند توحيدى از آن جايى نداشت. در حالى كه طبق حديث مزبور متعمقان معرفتى مجاز بلكه موظفند در آن غوص كرده، بهره ور گردند. از اين رو حكماى الهى معارف توحيدى فراوانى را از سوره مباركه اخلاص ‍ استفاده كرده اند. حضرت امام رضا (عليه السلام ) مى فرمايد: كسى كه سوره ( قل هو الله احد ) را تلاوت كند و به آن ايمان آورد توحيد را شناخته است: كل من قرء (قل هو الله اءحد ) و آمن بها فقد عرف التوحيد..

ب: مسايل حقوقى ؛ مانند استشهاد حضرت صديقه طاهره فاطمه زهرا ( سلام الله عليها ) به آيات فراوانى از قرآن كريم، در خطابه اى كه در استرداد فدك ايراد فرمودند. آن حضرت پس از حمد و شكر و ثناى ذات اقدس خداوند و شهادت بر توحيد حق و تبيين بسيارى از معارف دين مى فرمايد:

كتاب خدا در ميان شماست ؛ امور آن ظاهر، احكامش درخشان نشانه هايش نورانى و هويدا، نواهيش آشكار و اوامرش گوياست، ليكن شما آن را به پشت سر افكنديد. آيا از كتاب خدا روى بر تافته، از آن اعراض مى كنيد؟ آيا داورى جز قرآن مى گيريد و به غير آن حكم مى كنيد؟

ستمكاران بد جايگزينى براى قرآن برگزيدند و هر كس آيينى جز اسلام برگزيند از او پذيرفته نخواهد شد و در آخرت در زمره زيانكاران است:... كتاب الله بين اظهركم، اموره ظاهرة و اءحكامه زاهرة و اءعلامه باهرة و زواجره لائحة و اوامره واضحة. قد خلفتموه وراء ظهوركم. ارغبة عنه تريدون ؟ اءم بغيره تحكمون ( بئس للظالمين بدلا ) و من يبتغ غير الاسلام دينا فلن يقبل منه و هو فى الاخرة من الخاسرين

آنگاه درباره غصب فدك فرمودند:

و شما گمان مى بريد كه ارثى براى ما نيست ؟ آيا حكم جاهلى مى جويند؟ و براى مردم صاحب يقين چه حكمى از حكم خدا بهتر است ؟ آيا آگاه نيستيد؟ چرا، آگاهيد و همچون آفتاب درخشان برايتان روشن است كه من دختر اويم...اى پسر ابى قحافه !آيا در كتاب خدا آمده كه تو از پدرت ارث ببرى و من وارث پدر خود نباشم ؟ چه سخن ناروايى !آيا از سر عناد و لجاج كتاب خدا را ترك گفته به پشت سر افكنده ايد، آن جا كه مى گويد: سليمان از پدرش داود ارث برد...؟ آيا خداوند آيه اى در خصوص شما فرو فرستاده كه پدرم را از آن خارج كرده يا بر اين باوريد كه اهل دو آيين از يكديگر ارث نمى برند؟ آيا من و پدرم بر يك آيين نيستيم ؟ با اين كه مدعى هستيد كه شما از پدرم و پسر عمويم به قرآن و خاص و عام آن آشناتريد:

اين گونه استدلال به قرآن كريم نشانه آن است كه هرگز در صدر اسلام به مسلمانان القا نشده بود كه آنان را از قرآن كريم تنها بهره تلاوت دارند و فهم آن در انحصار معصومين (عليهم السلام ) است ؛ زيرا استنباط معصوم و افتا بر اساس آنچه استظهار كرده، غير از احتجاج است. در مقام احتجاج بايد طرفين مخاصمه بتوانند از قوت سند احتجاج برخوردار باشند. پس افراد عادى و غير معصوم كه طرف احتجاج بوده اند، ظاهر قرآن را مى فهميدند و فهم آنان نيز حجت بود.

ج: مسائل فقهى ؛ مانند پاسخ امام باقر (عليه السلام ) به سؤ ال زراره در مورد كفايت مسح مقدارى از سر و پا: اءلا تخبرنى من اءين علمت و قلت اءن المسح ببعض الراءس و بعض الرجلين... ثم قال: يا زرارة... ان المسح ببعض الراءس لمكان الباء...كه نحوه استفاده فقهى را از ظاهر قرآن به او تعليم فرمودند و يا سخن آن حضرت در مقام نهى دوانقى از قبول گزارش نمام:... فان النمام شاهد زور... و قد قال الله تبارك و تعالى: ( ان جاءكم فاسق بنباء فتبينوا ) و استدلال آن حضرت بر مسئول بودن سامعه آدمى: اءما سمعت الله يقول: ( ان السمع و البصر و الفؤ اد كل اءولئك كان عنه مسئولا ) و همچنين پاسخ آن حضرت به پرسش عبدالاءعلى درباره كيفيت وضوى جبيره: يعرف هذا و اءشباهه من كتاب الله عزوجل. قال الله تعالى: ( ما جعل عليكم فى الدين من حرج ) امسح عليه كه آن حضرت با استناد به نفى حرج در قرآن و حرجى بودن گشودن زخمبند فرمودند: بر جبيره مسح كن.

نيز سخن حضرت امام باقر (عليه السلام ) به زراره و محمد بن مسلم درباره نماز مسافر:... ان الله عزوجل يقول: ( و اذا ضربتم فى الارض فليس ‍ عليكم جناح ان تقصروا من الصلاة ) فصار التقصير فى السفر واجبا كوجوب التمام فى الحضر. قالا: قلنا له: انما قال الله عزوجل: ( فليس ‍ عليكم جناح ) و لم يقل افعلوا فكيف اءوجب ذلك ؟ فقال اوليس قد قال الله عزوجل فى الصفا و المروة: (فمن حج البيت او اعتمر فلا جناح عليه ان يطوف بهما )...تقريب دلالت آيه بر وجوب طواف نيازمند برخى مبادى مطوى است كه شايد با تاءمل حل شود.

استدلال به قرآن و توجيه مردم با آيات آن، دعوت به فهم قرآن است ؛ زيرا اگر فهم قرآن كريم از مردم سلب شده بود هرگز معصومين (عليهم السلام) شاگردان و مخاطبان خود را به قرآن ارجاع نمى دادند، بلكه به آنها مى گفتند: ما امام و حجت حق بر شما هستيم و آنچه به قرآن كريم اسناد مى دهيم ( حتى در حد ظواهر و تفسير ) شما بايد آن را بپذيريد و حق سؤ ال نيز نداريد.( جوادی آملی-عبدالله–تفسیر تسنیم قرآن-ج1-ص491-اسراء-1395)

‏

‏‏در ضمن استناد به آیاتی مانند انا انزلنا الیک الذکر لتبین للناس برای اثبات اینکه تبین و تفسیر قرآن اختصاص به پیامبر دارد نیز قابل قبول نیست زیرا در قرآن نیز خداوند خطاب به علما ء نیزهمین بیان را دارد که و اذ اخذ الله میثاق الذین اوتو الکتاب لتبیننه للناس و لاتکتمونه که از آنها می خواهد که آیات الهی را برای مردم بیان کنند و آنها را پنهان نکنند. و در جای دیگر می فرماید ولا یاتونک بمثل الا جينک بالحق و احسن تفسیرا خداوند قرآن را احسن تفسیر بیان کرده یعنی بهترین تفاسیر برای قرآن بیان خود قرآن است لذا به پیامبر و علماء دستور می دهد که آنچه را که بر تو نازل کردیم برای مردم بیان کنید.

از آنچه گذشت نتیجه می گیریم که ظهور قرآن معجزه فصاحت و بلاغت نه تنها مانند بقیه ظهورات حجت نیست بلکه دلالتش بر مراد متکلم اقوی و اظهر از دیگر کلام ها و از طرف شارع نیز هیچ گونه ردعی مبنی بر عدم اخذ به ظهورات قرآنی صادر نشده است. ‏

## گفتار دوم) تخصیص

-لغوی

افرده به دون غیره عبارت لسان العرب است ذیل ریشه خصص يعنى اختصاص يافتن و مربوط شدن جزئى از شی به شی ای كه در كلّى با آن شی همسان نيست و مشاركت نداردو اين واژه بر خلاف واژه‏- عموم و تعميم و تعمّم- است.(مصطفوی ترجمه و تحقيق مفردات الفاظ قرآن، ج‏1، ص605 )

-اصطلاحی

در اصطلاح علم اصول نیز معنایی نزدیک به وضع لغوی خود دارد و اصولیون آن را اینگونه تعریف کرده اند که «الخاص الذی ینافی حکمه حکم العام و العام الدال علی شمول الحکم لجمیع افراد موضوعه او اجزائه»(عبدی- محمد حسین-الاساس فی الاصول الفقه-ص85- قم-مرکز تدوین متون حوزه های علمیه)

از تعاریفی که گذشت معلوم می شود که هرگاه حکم عامی صادر شود و یکی از افراد موضوع (خاص) حکمش با حکم دیگر افراد موضوع منافات داشت و در بیانی دیگر حکم آن فرد بیان شود به این بیا ن مخصص می گویند و به مجموع عملیات جداسازی حکم خاص از عام در فضای خطاب تخصیص می گویند مثل اینکه شارع بعد از اینکه حکم عام اکرم العلماء را بیان کند بگوید لاتکرم الفساق که با این بیان مخصص به مخاطب فهمانده می شود که علمای فاسق حکم شان با سائر علماء متفاوت است و از عام اکرم العلماء تخصیص خورده اند.

-انواع مخصص

هر عبارتى كه دامنه عام را محدود كند، «مخصّص» نام دارد. (ملكى اصفهانى، مجتبى-ص119)

متصل

هرگاه متخصّص به عام چسبيده و همراه آن باشد، به آن «مخصّص متّصل» گويند. خداوند مى‏فرمايد: «انسان‏ها همه زيان‏كارند الّا مؤمنين»[[3]](#footnote-3) در اصل 37 قانون اساسى آمده است: «اصل برائت است، و هيچ‏كس از نظر قانون مجرم شناخته نمى‏شود مگر اينكه جرم او در دادگاه ثابت گردد.» در دو عبارت فوق كلمه «الّا» و «مگر» مخصّصى هستند كه همراه عام آمده‏اند.

مخصّص متّصل بر پنج قسم است: 1. صفت مثل: «علماى عادل را احترام كن»؛ 2. شرط مثل: «اگر علماء عادل‏اند، آنان را احترام كنيد.»؛ 3. استثناء مثل: «به جز محمد همه علماء را احترام كن.»؛ 4. بدل بعض از كلّ مثل: «تمام انديشمندان حقوق را احترام كن.»؛ 5. غايت مثل: ماده 833 قانون مدنى «ورثه نمى‏تواند در موصى به تصرّف كند، مادام كه موصى له ردّ يا قبول خود را به آنان اعلام نكرده است.» (ولائی-عیسی- فرهنگ تشريحى اصطلاحات اصول -ص ۲۸۸- نشر نی-تهران-۱۳۸۷ش)

منفصل

مخصّص منفصل مخصّصى است كه به عام نچسبيده، بلكه در كلامى ديگر به صورت مستقل آمده باشد كه عرف آن را جزء جمله عام يا ملحقات آن به شمار نمى‏آورد. مخصّص منفصل نيز يا لبّى است و يا لفظى.

-مخصّص منفصل لبّى يا عقلى

مثال: همانند تخصیص آیه نماز جمعه بواسطه اجماع که وجوب آن را مختص به زمان حضور می کند

**-مخصّص منفصل لفظى‏**

مثال: ماده 445 قانون مدنى مى‏گويد: هريك از خيارات بعد از فوت منتقل به وارث مى‏شود.

در حالى كه در ماده 446 قانون مدنى آمده است: «خيار شرط ممكن است به قيد مباشرت و اختصاص به شخص مشروط له قرار داده شود در اين صورت منتقل به وارث نخواهد شد.» پس عام در ماده 445 به‏وسيله مخصّص منفصل لفظى در ماده 446 تخصيص خورده است. (ولائی-عیسی-ص۲۸۹)

-تفاوت تخصیص با تخصص

خروج چيزى از موضوع دليل ديگر را تخصص نامند. به بيان ديگر خروج حقيقى و وجدانى چيزى از دليلى (بدون كمك گرفتن از دليل يا تعبد ديگر) را تخصص گويند. مثال: مولى مى‏گويد: «علما را احترام كن.» بديهى است كسی كه از علم بهره‏اى ندارد تخصصا از فرمان فوق خارج است‏.(ولائی-عیسی-ص367)

نکته: بازگشت هر تخصیصی به تخصص است لذا در اکرم العلماء ولا تکرم الفساق منهم که یعنی اکرم العدول منهم

مناط حکم از ابتدا عادل بوده ولی شارع بخاطر فضای تخاطب اینگونه عام و خاص بیان فرموده است.

-تفاوت تخصیص با تزاحم

تزاحم از ماده «زحمت» است، و در اصطلاح هرگاه دو حكم براى يكديگر مزاحمتى ايجاد كنند، به‏گونه‏اى كه نتوان به هر دو عمل كرد، به آن «تزاحم» گويند و آن دو حكم را «متزاحمين» نامند. (ولائی-عیسی-ص۳۸۹)

توضیح:

مقدمه۱: ما در فضای فن تخصیص و تزاحم داریم.

تزاحم درفضای امتثال است که مکلف اهم و مهم می کند ولی تخصیص درعالم جعل است که تعارض بدوی رخ می دهد و جمعش به حکومت، ورود، حمل مطلق بر مقید و... است

مولا می گوید اکرم العلماء و لاتکرم الفساق منهم که تخصیص می باشد.

اما اگر کلامش اکرم العلما و لاتکرم الفساق باشد تزاحم است که باید به اقتضای مورد اهم ومهم شود برای مثال اگر عالم فاسقی درجمع مردم بود اکرامش می کنیم ولی اگر در خلوت بودیم اکرامش نمی کنیم.

اگر عالمی بود که فسقش عیان بود درجمع مردم نیز اکرامش نمی کنیم.

نکته1 : در تخصیص مناط برای ما بعد از جمع واضح می شود ولی درتزاحم مناط برای ما روشن است و بین دو مناط اهم و مهم می کنیم.

نکته2 : برای مثال مناط حرمت در غیبت هتک حرمت مومن است لذا در موارد استثناء باید دقت شود که مصلحت متزاحم از حرمت مومن بالاتر باشد.

از جمله موارد استثناء غیبت نصح المستشير است :

نصح مستشیر برای ازدواج بخاطر اینکه حق مستشیر است زیرا مصلحتی بالاتر وجود دارد که غیبت جایز می شود.

ولی برای یک کوه رفتن نباید کل خاندان شخص خواستگار را رو کند بلکه باید به قدر نیاز به او اطلاعات داد.

خب این تزاحم است ولی دقت کنید اگر تخصیص بود چه اتفاقی رخ می داد؟ شخص هرکجا که عنوان نصح مستشیر می آمد تخصیص می زد و می گفت که دیگر غیبت نیست و کل زندگی طرف مقابل را می توانست رو کند.(تقریرات فقه متاجر استاد مرتضی مفتخر گویا-سید نصرالله صدری زاده سال تحصیلی 98-99)

## گفتار سوم)خبر واحد

خبر در لغت در مقابل انشاء است، و آن قولى است كه در آن احتمال صدق و كذب باشد، و در اصطلاح به «سنت گفتارى و قوى» حديث، خبر، روايت گفته مى‏شود. مهم‏ترين وظيفه اصولى بررسى سند و متن حديث است.

خبر به اعتبار سند بر دو قسم است: 1. خبر متواتر؛ 2. خبر واحد. بعضى مى‏گويند خبر بر سه قسم است: 1. متواتر؛ 2. مستفيض؛ 3. واحد. خبر واحد نيز به اعتبار روات و راويان به خبر صحيح، حسن، ضعيف و موثق تقسيم مى‏شود- معناى هريك از «خبر واحد» و «خبر متواتر» و «خبر مستفيض» و اقسام هريك از آنها را تحت عناوين مربوطه می آید.

-اقسام خبر

متواتر

تواتر در لغت به‏معناى يكى پس از ديگرى است. در قرآن آمده: «ما رسولان را يكى پس از ديگرى فرستاديم» و در اصطلاح به خبر عده‏اى گويند كه تبانى و توافق آنان بر كذب محال بوده، و از قول آنان علم حاصل شود.

اقسام خبر متواتر

خبر متواتر بر سه قسم است: 1. خبر متواتر لفظى؛ 2. خبر متواتر معنوى؛ 3. خبر متواتر اجمالى.

خبر متواتر اجمالى‏

وقتى مطلبى را از معصوم با الفاظ گوناگون با دلالت‏هاى گسترده يا محدود نقل كنند، به آن «متواتر اجمالى» گويند. مثلا در يكجا از معصوم نقل مى‏شود: «خبر مؤمن حجت است.» در جاى ديگر گفته مى‏شود: «خبر انسان موثق حجت است.» در بيان سوم مى‏آيد: «خبر عادل حجت است.» از مجموع آن روايات علم اجمالى به‏دست‏مى‏آيد كه بعضى از آنها از معصوم صادر شده است. حد اقل علم اجمالى به صدور روايتى كه مضمون آن از همه ضيق‏تر و محدودتر است، ثابت مى‏گردد كه در عبارات فوق «خبر عادل حجت است»، خواهد بود.

خبر متواتر لفظی‏

خبر متواتر لفظى خبرى است كه الفاظ معين و مشخص به تواتر نقل شود. مثل «من كنت مولاه فهذا على مولاه». (هركه من مولاى اويم پس على مولاى اوست.) كه عين همين عبارت به تواتر از پيامبر (ص) نقل گرديده است.

خبر متواتر معنوى‏

خبر متواتر معنوى خبرى است كه با الفاظ مختلف بيان شود، اما همگى مفيد يك معنى باشند.

همانند روايات بسيارى كه در مورد جنگ‏هاى على (ع) و شجاعت‏هايى كه آن حضرت در صحنه‏هاى مختلف نبرد و غير نبرد از خود نشان داد، همگى پرده از يك حقيقت برمى‏دارند، و آن شجاعت على (ع) است.

خبر واحد

خبر غير متواتر و غير يقين‏آور خبر واحد، كه مقابل خبر متواتر مى‏باشد، به حديثى گفته مى‏شود كه به نفسه با نظر به ذاتش و بدون كمك گرفتن از خارج علم‏آور نبوده و تعداد راويان آن به حد تواتر نرسد، چه راوى آن يك نفر باشد يا چند نفر و چه غير مستفيض باشد يا مستفيض؛ به عبارت ديگر، خبر واحد، خبرى است كه به حد تواتر نرسيده يا همراه آن قرائن قطع‏آور نباشد.

نكته اول:

اگر راويان خبر واحد كمتر از سه- و به قولى دو- نفر باشند به آن، خبر واحد غير مستفيض، و اگر سه- و به قولى دو- نفر يا بيشتر باشند به آن، خبر واحد مستفيض مى‏گويند.

نكته دوم:

خبر واحد به اعتبار راوى، چهار نوع است: خبر صحيح؛ خبر حسن؛ خبر موثق؛ خبر ضعيف.

خبر صحيح‏

خبر صحيح قدما، خبر صحيح متأخرين.

خبر صحيح متقدین

خبر مطمئن به صدور از جانب معصوم عليه السّلام خبر صحيح قدما، خبرى است كه نسبت به صدور آن از معصوم عليه السّلام اطمينان وجود داشته باشد، چه منشأ اطمينان، وثاقت راوى باشد و چه امارات قطعى يا ظنى ديگر.

اين اطمينان ممكن است از راه‏هاى ذيل پديد آيد:

1. وجود حديث در چند اصل از اصول اربعمائه (چهارصد كتاب حديثى مرجع كه به نام اصل معروف بوده است)؛

2. تكرار حديث در يك يا دو اصل به طرق معتبر؛

3. وجود حديث در يكى از اصول (كتاب‏هاى روايى مرجع) اصحاب اجماع يا راويانى كه وثاقت آنها يا عمل به اخبار آنها اجماعى است؛

4. وجود حديث در كتاب‏هايى كه اصحاب ائمه عليهم السّلام نوشته‏اند و بر امام عليه السّلام عرضه گرديده و امام نيز صحت آنها را تأييد كرده است.

5. وجود حديث در كتاب‏هايى كه نزد پيشينيان از علماى اماميه شهرت داشته و مورد اعتماد بوده است، چه مؤلف آن امامى باشد چه غير امامى.

تعريف‏هاى ديگرى نيز براى خبر صحيح قدما ذكر شده است، از جمله خبرى كه صدور آن از معصوم عليه السّلام معلوم بوده و معارض اقوايى نيز نداشته باشد، و يا روايتى كه نسبت به صحت مضمون آن قطع وجود دارد، هرچند صدور آن از معصوم عليه السّلام قطعى نباشد.

نكته:

متأخران، به دلايل مختلفى، از روش قدما عدول نمودند، از جمله اينكه بين صدر سلف و آنان زمان زيادى فاصله شده بود و بعضى از اصول روايى، به دلايلى چون ممنوعيت استفاده از آنها و خوف دستگير شدن توسط حكومت‏هاى ظالم كم‏كم از بين رفت.

خبر صحيح متأخرين‏

خبر داراى سلسله راويان امامى مذهب، عادل و ضابط خبر صحيح متأخرين، از اقسام خبر واحد بوده و به خبرى گفته مى‏شود كه راويان آن در تمام سلسله سند، امامى، عادل، ضابط و متصل به معصوم عليه السّلام باشند؛ اين تعريف در نزد بيشتر متأخران پذيرفته شده است.

تعريف خبر صحيح در ديدگاه قدما با تعريف آن نزد متأخران تفاوت دارد. از نظر قدما، خبر صحيح، خبرى است كه صدور آن از معصوم عليه السّلام از هر راه ممكن ثابت شود.

نزد قدما، خبر به مقبول و غير مقبول تقسيم مى‏شود. و تقسيم به صحيح، حسن، موثق و ضعيف در كلمات آنها وجود ندارد و در زمان «علامه حلى» يا، استاد ايشان «سيد بن طاوس» اين تقسيم‏بندى به وجود آمد. سه قسم اول صحيح، حسن و موثق نزد قدما خبر مقبول شمرده مى‏شود.

خبر صحيح نزد اهل سنت نيز تعريف ديگرى دارد.

نكته:

حديث صحيح نزد متأخران، به صحيح اعلا، صحيح اوسط و صحيح ادنى تقسيم مى‏شود. همچنين در كتاب‏هاى علم رجال، تقسيم به صحيح لذاته و صحيح لغيره نيز آمده است.

خبر داراى راويان امامى مذهب و ممدوح خبر حسن، به خبر واحدى گفته مى‏شود كه همه راويان آن امامى ولى همه يا بعضى از آنان ممدوح مى‏باشند؛ يعنى نه مذمت مورد قبولى درباره آنها وارد شده و نه عدالتشان ثابت شده است. براى تحقق خبر حسن، اگر بعضى از راويان ممدوح باشند، لازم است بقيه راويان عادل باشند.

-خبر حسن

در تعريف ديگرى آمده است: خبر حسن، خبرى است كه سند آن متصل به معصوم عليه السّلام بوده و همه راويان سند، امامى و مورد مدح باشند، ولى مدح و توصيف آنها به وسيله الفاظى صورت گرفته كه از آنها توثيق فهميده نشود، مانند: «كان من اصحابنا» يا «لا بأس به» يا «له اصل». تعريف‏هاى ديگرى نيز براى خبر حسن است.

بنابراين، اركان خبر حسن عبارت است از:

أ) سند روايت متصل به معصوم عليه السّلام باشد؛

ب) همه راويان امامى باشند؛

ج) اتصال سند، اتصال حقيقى باشد نه ظاهرى؛ بنابراين، به خبر معلل خبرى كه در سند آن خلل باشد «حسن» اطلاق نمى‏شود؛

د: بر عدالت راويان سند تنصيص نشده باشد، زيرا در صورت ثبوت عدالت، تحت عنوان خبر صحيح آورده مى‏شود.

-خبرضعیف

خبر داراى يك يا چند راوى متهم به فسق يا مجهول الحال خبر ضعيف، از اقسام خبر واحد بوده و در اصطلاح متأخران، به حديثى گفته مى‏شود كه شرايط حديث صحيح، حسن و موثق در آن نباشد، همانند حديثى كه بعضى از راويان آن متهم به فسق شده يا مجهول الحال مى‏باشند، هرچند بقيه راويان حديث عادل باشند؛ به بيان ديگر، خبر ضعيف، خبرى است كه همه سلسله سند و يا يكى از راويان آن مورد مذمت قرار گرفته و يا مجهول الحال باشد.

نكته:

خبر ضعيف حجت نيست مگر آنكه شهرت عملى همراه آن باشد كه در اين صورت به آن «مقبوله» مى‏گويند، مانند:

مقبوله عمر بن حنظله، به خصوص اگر اين اشتهار عملى در ميان قدماى اصحاب باشد. در مستحبات و مكروهات، به خاطر وجود اخبار مستفيضه در اين باره، از جمله «اخبار من بلغ»، مى‏توان به خبر ضعيف استدلال نمود. (البته در دلالت اخبار«اخبار من بلغ»، بر تسامح در ادله مستحبات و مکروهات اختلاف وجود دارد که در توان این مختصر نیست و رساله ای جدید را می پذیرد.)

در اصطلاح قدما، خبر ضعيف به هر خبرى اطلاق مى‏شود كه نتوان به آن اعتماد كرد، چه منشأ عدم اعتماد، عدم نقل آن از اصول روايى معتبر باشد و چه غير آن. (ولائی-عیسی-ص۴۵۹)

اکنون که تمامی اقسام خبر متواتر و واحد را شناختیم و تفاوت خبر واحد با متواتر روشن شد به سراغ بررسی حجیت آن می رویم.

-حجیت خبر واحد

السنّة في مصطلح فقهاء أهل السنّة هي قول النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم أو فعله أو تقريره، و المعصوم من أئمّة أهل البيت عليهم السّلام يجري قوله و فعله و تقريره عندنا مجرى قول النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم و فعله و تقريره، و لأجل ذلك تطلق السنّة عند الإمامية على قول المعصوم و فعله و تقريره دون أن تختص بالنبي صلى اللّه عليه و آله و سلم. (سبحانى تبريزى، جعفر، الموجز في أصول الفقه –ص۱۶۱- قم، چاپ: چهاردهم، 1387 ش.)

ادله مخالفین

خبر واحد از مباحث مهم علم اصول است و بسیار تاثیرگذار در فضای استنباط می باشد که همیشه معرکه آراء بوده و رکن رکین مبحث ماست تا جایی که کسانی که حجیت خبر واحد را نمی پذیرند به طریق اولویت تخصیص کتاب به خبر واحد را نیز نخواهند پذیرفت.

برای وقوف بر ادله موافق و مخالف حجیت خبر واحد به سراغ سخنان آخوند خراسانی در کفایه الاصول می رویم:

«اختلاف نموده‏اند در حجيت خبر واحد و بعضى آن را ملحق بقياس نموده‏اند و ادعاى ضرورة برآن نموده‏اند ولی متأخرين از علماء قائل به حجيت آن مى‏باشند و از منكرين مرحوم سيد مرتضى و قاضى ابن براج و ابن زهره و طبرسى و ابن ادريس و بعض ديگر مى‏باشند و استدلال نموده‏اند بر عدم حجيت خبر واحد به ادله اربعه ‏اول آياتى كه ناهى است از اتباع غير علم كقوله تعالى‏ وَ لا تَقْفُ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ‏ و قوله‏ إِنَّ الظَّنَّ لا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً.\*و قوله تعالى‏ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ\* و قوله‏ أَنْ تُصِيبُوا قَوْماً بِجَهالَةٍ و غير آنها از آيات ديگر.

دليل دوم سنت است و آن چند طايفه است اول آنكه چيزهائى كه نمى‏دانيد از امام رسيده رد كنيد علم آن را به خود ائمه عليهم السّلام مثل روايتى كه نقل شده در وسائل فى القضاء فى باب وجوه الجمع بين الاحاديث المختلفة من ان محمد بن عيسى كتب الى على بن محمد عليه السّلام يسأله عن العلم المنقول الينا عن آبائك و اجدادك عليهم السّلام قد اختلف علينا فيه فكيف العمل به على اختلافه او الرد عليك فيما اختلف فيه فكتب عليه السّلام ما علمهم انه قولنا فالزموه و ما لم تعلموا فرده الينا.

دوم آنكه خبرى كه شاهد از كتاب دارد بگيريد و الا فلا مثل ما رواه فى الوسائل فى الباب المتقدم مسندا عن ابى جعفر عليه السّلام فى حديث قال اذا جاءكم عنا حديث فوجدتم عليه شاهدا و شاهدين من كتاب اللّه فخذوا به و الا فقفوا عنده حتى يبين لكم.

و مثل ما رواه فى الباب ايضا مسندا عن ابى جعفر قال سألت ابا عبد اللّه عليه السّلام عن اختلاف الحديث يرويه من نثق به و منهم من لا نثق به قال اذا ورد عليكم حديث فوجدتم له شاهدا من كتاب اللّه او من قول رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله فخذوا به و الا فالذى جاءكم به اولى.

سوم آنكه اگر روايت موافقت قرآن است بگيريد و الا فلا مثل ما رواه فى الوسائل فى الباب المتقدم مسندا عن ايوب بن راشد عن ابى عبد اللّه عليه السّلام قال ما لم يوافق من الحديث القرآن فهو زخرف و ما رواه ايضا فى الباب مسندا عن جابر عن ابى جعفر عليه السّلام فى حديث قال انظروا امرنا و ما جاءكم عنا فان وجدتموه للقرآن موافقا فخذوه به و ان لم تجدوه موافقا فردوه و ان اشتبه الامر عليكم فقفوه عنده و ردوه الينا حتى نشرح لكم من ذلك ما شرح لنا.

چهارم آنكه اگر كتاب تصديق روايت نكرده آن روايت باطل است مثل ما ذكره الشيخ فى الرسائل فى الباب المتقدم قال و قوله يعنى ابا عبد اللّه عليه السّلام ما جاءكم من حديث لا يصدقه كتاب اللّه فهو باطل.

پنجم آنكه اگر روايت موافق كتاب نباشد زخرف است مثل ما ذكر فى الوسائل مسندا عن ايوب بن الحرب قال سمعت ابا عبد اللّه عليه السّلام يقول كل شى‏ء مردود الى الكتاب و السنة و كل حديث لا يوافق كتاب اللّه فهو زخرف.

ششم آنكه نهى رسيده از قبول حديثى كه موافق كتاب يا سنت نباشد مثل ما ذكره الشيخ فى الرسائل قال و صحيحة هشام بن الحكم عن ابى عبد اللّه عليه السّلام لا تقبلوا علينا حديثا لا ما وافق الكتاب و السنة او تجدون معه شاهدا من احاديثنا المتقدّمة فان المغيرة بن سعد لعنه اللّه دس فى كتب اصحاب ابى احاديث لم يحدث بها ابى فاتقوا اللّه و لا تقبلوا علينا ما خالف قول ربنا و سنة نبينا صلّى اللّه عليه و آله.

و ما رواه فى الوسائل فى الباب المتقدم عن سدير قال قال ابو جعفر و ابو عبد اللّه عليهما السلام لا تصدق علينا الا ما وافق كتاب اللّه و سنة نبيه صلّى اللّه عليه و آله.

اخبارى كه وارد شده است بر اينكه آن رواياتى كه مخالف سنت است طرح كنيد و اخذ نكنيد و عمده در اين باب آن اخبار است كه ما براى طول كشيدن مطلب زياده از آنها را ذكر نكرديم و از مرحوم شيخ انصارى نقل است كه اخبار مخالف كتاب و سنت آن اخبار متواتره است كه بايد هر روايتى كه مخالف كتاب و سنت است ترك كنيم و اخذ بآن نكنيم.

دليل سوم براى آنكه خبر واحد حجت نيست نقل اجماع است از سيد مرتضى قدس سره در مواضع متعدده‏اى بلكه حكايت شده از ايشان كه عمل نكردن بخبر واحد به منزله قياس است همچنان كه عمل نكردن بقياس معروف است از مذهب شيعه عمل نكردن بخبر واحد نزد شيعه معروف است.»(آخوند خراسانى، محمد كاظم بن حسين-کفایه الاصول-ص۲۹۳-موسسة آل البيت عليهم السلام‏-اول-1409ه)‏

**ادله موافقین**

امّا تجويزكنندگان عمل به خبر واحد، در حجيّت آن بر ادلّه اربعه شيعه استدلال نموده‏اند و اینگونه به موافقین پاسخ داده اند:

جواب از آيات آنكه ظهور آنها بلكه متيقن از آنها پيروى غير علم است در اصول دين كما آنكه دلالت مى‏كند برآن صدر آيه در سوره نجم قوله تعالى‏ إِنَّ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيُسَمُّونَ الْمَلائِكَةَ تَسْمِيَةَ الْأُنْثى‏ وَ ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ.  
ظاهر صدر آيه در اصول دين است نه آنكه عموم داشته باشد شامل فروع شرعى هم بشود.

اما این پاسخ صحیح نیست عموماتی مثل لاتقف ما لیس لک به علم و ان الظن لایغنی عن الحق شیئا که اختصاص دادن شان به اصول دین مشکل است لکن دلیل بر عدم حجیت خبر واحد نمی شود که خواهد آمد.

جواب دوم از آيات آنكه اگر ما قبول كنيم عموم آيات را، آن آيات تخصيص خورده است به ادله‏اى كه حجيت خبر واحد را اثبات مى‏كند چون آيات شريفه اثبات مى‏كند مطلق ظن حجيت ندارد چه ظن در اصول دين و چه در فروع چه ظن از خبر باشد و چه از غير خبر و تخصيص آنها بخبر موثق مى‏باشد.

و جواب ديگرى كه داده شده آنكه عمل بخبر موثق عند العقلاء عمل بعلم است نه عمل بظن پس موضوعا خارج است از آيات و خبر واحد حكومت دارد بر آيات نه مخصص باشد.

و اما جواب از روايات استدلال به آنها بر حرمت عمل بخبر واحد خالى از اشكال نيست چون نماند تواتر سه قسم است:

اول تواتر لفظى مثل آنكه بتواتر رسيده از رسول اكرم صلّى اللّه عليه و آله در باب على عليه السّلام   
من كنت مولاه فهذا على مولاه كه اين جمله به تواتر از آن حضرت رسيده است.

دوم تواتر معنوى مثل آنكه در جنگ‏هاى متعدد شنيده شده امير المؤمنين عليه السلام هركدام از شجاعان جنگ را به هلاكت رسانيد كه هركدام الفاظ مختلفى دارند در جنگ حضرت به هلاك رسانيدن آن حضرت كفار را ولى در معنى متفقند و شجاعت آن حضرت را مى‏رسانند.

سوم تواتر اجمالى است كه نه تواتر لفظى است و نه تواتر معنوى است مثلا ما نحن فيه كه يقينا يك روايتى بر منع ظن رسيده از خبر از امام عليه السّلام در اين قسم سوم لازم است اخص آن روايات گرفته شود و لذا مصنف مى‏فرمايد.

ولو تواتر اجمالى در اخبار ناهيه از ظن مى‏باشد فايده‏اى ندارد الا در جائى كه روايت صريحا مخالف كتاب و سنت باشد و اين معنى اثبات سلب كلى نمى‏نمايد كه محل نقض و اشکال مى‏باشد چون بحث آنست كه بقول آنها خبر واحد مطلق حجيت ندارد چه مخالف كتاب باشد و چه نباشد چه صحيح و چه غير صحيح.

و بنابراين بيانى كه نموديم اثبات مى‏كند عدم حجيت خبر واحدى كه مخالف كتاب و سنت است و آنكه اين قسم خبر حجيت ندارد و التزام به اين قسم از خبر مانعى ندارد بلكه چاره‏اى نداريم ما در مقام معارضه عمل بآن كنيم كما آنكه در محل خودش در باب تعارض خبرين خواهد آمد.

از اخبار ناهيه جواب هایى دیگر نیز داده شده است:

اول آنكه اين اخبار معارض است به اخبارى كه دال است بر حجيت خبر واحد ثقه شد پس اخبار ناهيه را بايد حمل كنيم به يكى از وجوهى كه ذكر مى‏شود.

اول آنكه هر خبرى كه تباين كلى دارد آن خبر حجيت ندارد نه آنكه مخالفتش با آيات و روايات ديگر عموم و خصوص باشد چون زياد مخصصات و مقيدات از روايات وارد شده است بر عموم قرآن و بر مطلقات آن مثلا قوله عليه السلام لا ربوا بين الوالد و الولد اين روايت تقييد مى‏كند اطلاق قوله تعالى كه مى‏فرمايد حَرَّمَ الرِّبا و اگر ما خواسته باشيم مطلقات هر روايتى كه مخالف كتاب شريف هست بگيريم لازم مى‏آيد تخصيص اكثر با آنكه سياق اخبار ناهيه آبى و مانع است از تخصيص چون واضح است مستهجن آنكه بفرمايد امام عليه السلام ما خالف قول ربنا لم نقله او زخرف الا فى خمسة موارد. .(این پاسخ صحیح نیست و در فصل بعد مورد بررسی خواهد گرفت)

اين بيانى كه ما نموديم اشكال مرحوم شيخ انصارى وارد نيست كه ايشان فرموده است كه دساسين و كسانى كه جعل روايات مى‏نمودند اين‏ها رواياتى كه تباين كلى داشته باشد با قرآن شريف آن روايات را جعل نمى‏كردند چون مى‏دانستند آن روايات را روات شيعه از آنها قبول نمى‏كردند- جواب مرحوم شيخ آن است كه واضعين و جاعلين روايات را آن روايات را جعل مى‏كردند و جزء كتب ثقات از اصحاب ائمه عليهم السلام قرار مى‏دادند نه آنكه خود آنها جعل كنند بانفراده چون به تنهائى از آنها قبول نمى‏كردند.

و لذا رسيده است از امام صادق عليه السلام كه لعن نموده است مغيره را على ما روى لانه دس فى كتب اصحاب ابيه عليه السلام احاديث كثيرة.

وجه دوم اين اخبار ناهيه حمل شود بر آنچه كه از اصول دين است و از چيزهائى كه موافق مذهب شيعه نيست و اين روايات زياد است لكن فعلا در كتب اربعه و نظائر آن قليل و كم است چون اخبار آنها مهذب و پاك شده است.

وجه سوم آنكه حمل شود اخبار ناهيه در صورت تعارض و در بعض آنها قرينه بر اين بيان ما مى‏باشد و استفاده مى‏شود از آنها حجيت خبر واحد فى حد نفسه.

وجه چهارم آنكه اخبار ناهيه مطلق است و شامل مى‏شود خبر موثق و غير موثق و صحيح و غيره و ادله‏اى كه اثبات مى‏كند حجيت خبر واحد را آن خبر خاص است كه موثق باشد نه آنكه اثبات كند حجيت خبر واحد را مطلقا و از اين جهت ادله‏اى كه اثبات مى‏كند حجيت خبر موثق را تخصيص مى‏دهد آن اخبار ناهيه را.

پنجم جواب ديگرى كه از آيات ناهيه بيان شد در اخبار ناهيه مى‏آيد و آنكه سيره عقلا بر حجيت خبر واحد موثق من باب عمل بعلم است و اصلا موضوعا خارج است از عمل بظن و سيره عقلا حكومت دارد بر اخبار ناهيه كما آنكه گذشت.

مخفى نماند بر آنكه اشكال شده است بر آيات ناهيه از عمل به ظن به آنكه سيره‏اى كه تمسك به آن شده براى تخصيص آيات حجيت آن سيره اول دعوى است چون تا امضاء شارع برآن نباشد حجيت ندارد و آيات ناهيه ممكن است بر رد آن سيره باشد و تخصيص سيره آيات را موجب دور است.

جواب آنكه گذشت عمل به سيره عمل بعلم است كه حكومت دارد بر آيات و برفرض حجيت سيره من باب ظاهر باشد نه عمل بعلم چون سيره متشرعه در ضمن سيره عقلا است از اين جهت علم به حجيّت آن ظن پيدا مى‏شود چون آن سيره به زمان النبى صلى اللّه عليه و آله، بلكه قبل از آن مى‏رسد.

لکن ما پاسخ دیگری داریم و با مداقه ای که در متن روایاتی که مورد استناد مخالفین بود به این نتیجه رسیدیم که این روایات ناظر به رد مطلق اخبار واحد نیست بلکه برخی از آنها را رد می کند که در ذیل روایت سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ اخْتِلَافِ الْحَدِيثِ يَرْوِيهِ مَنْ نَثِقُ بِهِ، وَ مِنْهُمْ مَنْ لَانَثِقُ‏ بِهِ؟ قَالَ: «إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ حَدِيثٌ، فَوَجَدْتُمْ لَهُ شَاهِداً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، أَوْ مِنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ إِلّا فَالَّذِي جَاءَكُمْ بِهِ أَوْلى‏ بِهِ».توضیح آن می آید.

بررسی سوال راوی :

-سوال راوی از فضای تعارض نیست بلکه زیرا نزد عقلاء مروی از ثقه با مروی از غیر ثقه تعارض نمی کند در تعارض مدلول دو روایت با شرایط مذکور بدون درنگ به خبر ثقه اخذ می کنند. إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ حَدِيثٌ در پاسخ امام نیز موید این مطلب است.

-سوال روای ترکیبی از دو سوال است :

۱-وقتی ایشان به یک یا شاید دو روایت که شخص ثقه برای او نقل کرده است برخورد کرده این سوال برای او ایجاد شده که آیا می شود به تک روایتی اخذ کرد آن هم فقط بخاطر اینکه شخص ثقه آن را نقل کرده و محفوف به هیچ قرینه دیگری نیست؟

۲-از طرفی دیگر برخی احادیث نیز توسط اشخاصی نقل می شود که در نزد ما مذموم نیستند که به توانیم آنها را رد کنیم و از طرفی دیگر نیز ثقه هم نیستند که به راحتی بشود به آنها اخذ کرد و کلام شان منسوب به شما است آیا می شود طرد شان کرد یا خیر؟

إِلّا فَالَّذِي جَاءَكُمْ بِهِ أَوْلى به- فهو زخرف-‏ لا تصدق علينا الا ما وافق كتاب اللّه و سنة- فاتقوا اللّه و لا تقبلوا علينا-نیزکه از امام صادر شده در واقع حکم روایاتی ست که معلوم نیست که از امام صادر شده اند یا خیر.

لذا آنچه از این احکام برداشت می شود اینست که نسبت کذب دادن به روات آن احادیث آسان نیست.(البته در برخی روایات عرض عبارات دیگری نیز وجود دارد که حکم بطلان نیز برداشت می شود ولی مطلب همان است که بیان شد.)

نتیجه آنکه دو نوع روایت (به شرط اینکه شاهدی از کتاب و سنت نداشته باشند) توسط این اخبار از حجیت ساقط شده اند:۱- مجموع اخباری که از افراد غیر ثقه(ولی غیر مذموم) نقل شده اند. ۲- یک یا شاید دو عدد روایت منقول از افراد ثقه در یک مسئله واحد

اما جواب از اجماع اولا محصل آن براى ما حاصل نيست بلكه خلاف آن‏ معلوم است و برفرض اجماع محصل باشد محتمل است مدرك آن اخبار باشد و اما اجماع منقول قبلا گذشت كه حجيت ندارد. به خصوص مدرك اجماعى ادله خبر واحد است و اثبات آن اول دعوى است علاوه بر آنكه معارض است به اجماعی كه شيخ ادعا نموده و ايضا اين اجماع مخدوش است زیرا مشهور برخلاف آن مى‏باشند و قائل به حجيت خبر واحدند. (آخوند خراسانى، محمد كاظم بن حسين-ص۳۰۰)

اما حجیت خبر واحد چگونه اثبات می شود،ادله بسیاری از کتاب و سنت و اجماع اقامه شده است ولی با تطور علم اصول مبرهن شده که هیچ کدام از این ادله خالی از اشکال نیستند لذا ذکر آنها و ردشان را به مقاله ای دیگر واگذار می کنیم و تنها به ذکر یک دلیل که سیره عقلاء باشد و مهم ترین دلیل برای اثبات حجیت خبر واحد است کفایت می کنیم.

شیخ جعفر سبحانی بعد از ذکر تمامی ادله و رد آنها سیره عقلاء را ذکر می کند که قرارداد عقلاء بر عمل به خبر واحد ثقه است و این سیره نیز در مقابل شارع شکل گرفته و ردع نیز بر آن وارد نشده است و این کاشف از رضایت او می باشد.

إذا تصفّحت حال العقلاء في سلوكهم، تقف على أنّهم مطبقون على العمل بخبر الثقة في جميع الأزمان و الأدوار، و يتضح ذلك بملاحظة أمرين:

الأوّل: انّ تحصيل العلم القطعي عن طريق الخبر المتواتر أو المحفوف بالقرائن في أكثر الموضوعات أمر صعب.

الثاني: حصول الاطمئنان بخبر الثقة عند العرف على وجه يفيد سكونا

للنفس، خصوصا إذا كان عدلا، و لو كانت السيرة أمرا غير مرضيّ للشارع كان عليه الردع.

و لم يكن عمل المسلمين بخبر الثقة إلّا استلهاما من تلك السيرة العقلائية التي ارتكزت في نفوسهم.

و الحاصل: انّه لو كان العمل بأخبار الآحاد الثقات أمرا مرفوضا، لكان على الشارع أن ينهى عنه و ينبه الغافل و يفهم الجاهل. فإذا لم يردع كشف ذلك عن رضاه بتلك السيرة و موافقته لها.

فالاستدلال بسيرة العقلاء على حجّية خبر الواحد من أفضل الأدلّة التي لا سبيل للنقاش فيها، فانّ ثبوت تلك السيرة و كشفها عن رضا الشارع ممّا لا شكّ فيه‏.(سبحانى تبريزى-ص۱۶۱)-(آخوند خراسانى، محمد كاظم بن حسين-ص۳۰۵)-(خویی-ابوالقاسم-مصباح الأصول (تقريرات واعظ حسينى بهسودى، محمد سرور)ص۱۴۱-مكتبة الداوري-قم)- (نائينى، محمد حسين-اجود التقریرات (تقريرات خويى، ابوالقاسم‏)- مطبعه العرفان-قم)-(خمینی ،روح الله ،تهذیب الاصول(تقریرات جعفر سبحانی)-دارالفکر-قم) ‏

الحمدلله به تفصیل از متن کفایه الاصول رد ادله مخالفین حجیت خبر واحد را آوردیم و به این نتیجه رسیدیم که به جز دو دسته روایت :۱- مجموع اخباری که از افراد غیر ثقه(ولی غیر مذموم) نقل شده اند. ۲- یک یا شاید دو عدد روایت منقول از افراد ثقه در یک مسئله واحد، بقیه اقسام خبر واحد به دلیل سیره عقلاء حجت است.

فصل دوم) بررسی دیدگاه ها

بعد از آنکه مقدمات را چیدیم و مفاهیم و کلیات بحث را توضیح دادیم و به تشریح در مورد ظواهر کتاب ، تخصیص و خبر واحد قلم فرسایی کردیم اکنون درمورد امکان وقوع تخصیص نص یا ظاهر عام قرآنی بواسطه خاص روایی که مصداق بارزش خبر واحد است بحث را ادامه خواهیم تا دریابیم در فضای مدیریت ادله کدامیک بر دیگری مقدم می شود.

### گفتار اول) ادله مخالفین

سبک بحث را چنانچه مرسوم آغاز می کنیم که ابتدا ادله مخالفین را ذکر می کنیم و در ادامه ادله موافقین و رد مخالفین را می آوریم.

اما کسانی که این نوع تخصیص را نپذیرفته اند به ادله نقلی و غیر نقلی تمسک کرده اند که به تفصیل می آید و مورد بررسی قرار می گیرد .

-ادله نقلی

دليل سوم

روايات بسيارى وارد شده است كه خبر مخالف قرآن، حجّيت ندارد و معتبر نيست. اين روايات بر چند طايفه‏اند:

1- در برخى از آنها آمده كه طرح خبر مخالف قرآن، لازم است.

2- خبر مخالف قرآن را بايد به ديوار زد.

3- خبر مخالف قرآن، زخرف و باطل است.

4- خبر مخالف قرآن، از سوى امام (ع) صادر نشده است.

از اين اخبار استفاده مى‏شود كه اگر خبر واحد خاصّى در مقابل عامّ قرآنى پيدا شد، چون مخالف قرآن است (زيرا قرآن بر عموم، و اين خبر بر خصوص دلالت مى‏كند) اعتبار ندارد.

-ادله غیر نقلی

1-عامّ قرآنى از لحاظ سند و صدور، قطعى است ولى سند خبر واحد، ظنّى است و لذا تخصيص قطعى الصدور به

واسطه ظنّى الصدور، جايز نيست.

۲-دليل بر اعتبار حجّيّت خبر واحد، اجماع است و چون اجماع، دليل لبّى است، بايد به قدر متيقّن از آن عمل شود و قدر متيقّن از حجّيّت خبر واحد، خبر واحدى است كه قرينه برخلاف آن نباشد. درحالى‏كه عمومات قرآنى، قرينه برخلاف خبر واحد خاصّ هستند. و لذا خبر واحد خاصّ، صلاحيّت تخصيص عمومات قرآنى را ندارد.

۳-بين تخصيص و نسخ، ملازمه است زيرا نسخ نوعى از تخصيص است، با اين تفاوت كه تخصيص به حسب افراد ولى نسخ به حسب ازمان و اوقات است، آنگاه با توجّه به اين ملازمه گفته مى‏شود:

اگر تخصيص عامّ قرآنى به واسطه خبر واحد خاصّ، جايز باشد، بايد نسخ عامّ قرآنى نيز به واسطه اين خبر جايز باشد، و چون كسى در نسخ، به اين مطلب ملتزم نشده، در باب تخصيص هم نمى‏توان گفت خبر واحد مى‏تواند مخصّص عامّ قرآنى باشد.

گفتار دوم) ادله موافقین

-ادله نقلی و غیر نقلی

دليل اول

سيره فقها از زمان ما تا زمان معصوم (ع) بر اين بوده كه عامّ قرآنى را به واسطه خبر واحد معتبر، تخصيص مى‏زدند.

اين عبارت دفع اشكال مقدّر است، به اين بيان:

اشكال- احتمال دارد كه سيره اصحاب و عمل آنها به اخبار آحاد، به واسطه قرينه قطعيّه بوده باشد، و لذا ثابت نمى‏شود كه عامّ كتابى را مى‏توان به واسطه خبر واحد معتبرى كه محفوف به قرينه نيست، تخصيص زد.

جواب اشكال- بطلان اين احتمال، واضح است، زيرا اگرچه برخى از اخبار آحاد با قرينه همراه مى‏باشند، ولى بسيارى از آنها بدون قرينه هستند.

دليل دوم

اگر تخصيص عمومات قرآنى به واسطه خبر واحد معتبر، جايز نباشد، تالى فاسدش آن است كه خبر واحد به طور كلّى الغا شود، زيرا خبر واحدى نداريم كه عمومات قرآنى برخلاف آن نباشد، و يا اگر بپذيريم كه در چند مورد، خبر واحدى يافت مى‏شود كه برخلافش عموم كتابى نيست، در غالب موارد، لغويّت خبر واحد لازم مى‏آيد، زيرا چيزى كه نادر باشد، در حكم معدوم است.

پس اوّلا قبول نداريم خبر واحدى فرض شود كه عموم كتاب برخلافش نباشد و لذا از عدم جواز تخصيص كتاب به خبر واحد، لازم مى‏آيد كه خبر واحد به طور كلّى الغا شود.

و ثانيا اگر در موارد نادرى، خبر واحدى باشد كه عموم كتاب برخلافش نباشد، چون آن موارد نادر در حكم معدوم هستند، در غالب موارد، الغاى خبر واحد لازم مى‏آيد.

مجوزین تخصیص در پاسخ به دلیل اولین مانعین که تخصيص قطعى الصدور به واسطه ظنّى الصدور، جايز نيست

گفته اند که «همه قبول دارند كه خبر متواتر عامّ را مى‏توان به واسطه خبر واحد خاصّ، تخصيص زد، با اينكه عامّ متواتر، قطعى الصدور، و خبر واحد خاصّ، ظنّى الصدور است، پس اگر قطعيّت صدور، مانع از تخصيص عامّ به واسطه خاصّ ظنّى الصدور باشد، نبايد تخصيص خبر متواتر عامّ به واسطه خبر واحد خاصّ، جايز باشد، درحالى‏كه چنين تخصيصى جايز است.

بنابراين وقتى تخصيص خبر متواتر به واسطه خبر واحد جايز است، تخصيص عامّ كتابى به واسطه خبر واحد خاصّ نيز بايد جايز باشد.

و نیز در دوران بين عامّ كتاب و خبر واحد، بين سندها تعارضى نيست تا گفته شود خبر واحد چون ظنّى الصدور است نمى‏تواند با عامّ كتابى كه قطعى الصدور است، معارضه كند، بلكه دوران بين اصالة العموم عامّ قرآنى و دليل حجّيّت خبر واحد است و بايد توجّه داشت كه عموم عامّ قرآنى، دلالت است و دلالت قرآن برخلاف سند آن، قطعى نيست بلكه چون از ظهورات است، دلالت ظنّى دارد.

پس در يك طرف، دلالت ظنّى عامّ در عموم است و در طرف ديگر، دلالت ظنّى خاصّ در خصوص. و در اين صورت چون ظهور خاصّ در خصوص، اقوى و اظهر از ظهور عامّ در عموم است، عامّ كتابى به واسطه خبر واحد خاصّ، تخصيص مى‏خورد.

يعنى در مورد مذكور، اظهر بر ظاهر مقدّم شده و اين ربطى به سند ندارد تا گفته شود چون سند قرآن، قطعى است، نمى‏تواند به واسطه خبر واحد، تخصيص بخورد.

به عبارت ديگر: در دوران بين عامّ كتاب و خبر واحد، دوران امر است بين اينكه از اصالة العموم عامّ دست برداريم و خاصّى را كه سندش قطعى است (زيرا ادلّه حجّيّت خبر واحد، قرآن كريم، سنّت و بناى عقلاست) بر عامّ قرآنى مقدّم كنيم (به اين صورت كه عامّ به واسطه اين خاصّ، تخصيص بخورد)، و يا اينكه به عموم عامّ كه دلالت و ظهورش ظنّى است (اگرچه صدورش قطعى است) عمل كنيم و از دلالت خاصّ و ادلّه حجّيّت آن دست برداريم.

واضح است كه عمل به خاصّ و دست كشيدن از عموم عامّ، بهتر است از اينكه به عموم عامّ عمل شود و خبر واحد خاصّ به طور كلّى كنار گذاشته شود، زيرا عموم، ظهور است و ظهور عموم تا وقتى منعقد است كه قرينه‏اى برخلاف نباشد، درحالى‏كه خبر واحد خاصّ، قرينه برخلاف است و لذا مى‏توان با اين قرينه، اصالة العموم عامّ كتاب را كنار گذاشت.

نتيجه: خبر واحد خاصّ، هم از جهت دلالت (كه اقوى و اظهر از دلالت عموم است) و هم از جهت سند (كه قطعى است) صلاحيّت قرينيّت براى تصرّف در اصالة العموم را دارد، به‏خلاف اصالة العموم كه براى رفع يد از دليل اعتبار و حجّيّت خبر واحد (كتاب، سنّت و سيره عقلا كه قطعى السند هستند) صلاحيّت قرينيّت را ندارد، زيرا اصالة العموم كه ظهورش ظنّى است، توانايى مقابله با ادلّه حجّيّت خبر واحد را كه قطعى است، ندارد.»

اما در پاسخ به دلیل دوم که در دلیل لبی باید اخذ به قدر متیقن کرد صاحب کفایه اینگونه پاسخ داده گفته اند که

« اوّلا: دليل بر اعتبار حجّيّت خبر واحد، منحصر به اجماع نيست، بلكه آيات و روايات نيز بر حجّيّت و اعتبار خبر دلالت دارند، و اين ادلّه چون لفظى هستند، اطلاق دارند و در نتيجه خبر واحد خاصّ، حجّت خواهد بود، خواه عامّ كتاب برخلاف آن باشد و خواه نباشد.

ثانيا: يكى از ادلّه حجّيّت خبر واحد، سيره اصحاب است به اين صورت كه سيره‏ مستمرّه اصحاب بر عمل به خبر واحد در قبال عمومات كتاب بوده است، بنابراين اشكال ندارد كه عامّ قرآنى به واسطه خبر واحد خاصّ معتبر، تخصيص بخورد.»

در جواب به ادله نقلی مانعین نیز آخوند خراسانی قلم فرسایی کرده و به تفصیل پاسخ داده است «اوّل خبر واحد خاصّ در مقابل عامّ قرآنى، تخصّصا و موضوعا از اخبار مخالف كتاب، خارج است زيرا اطلاق عنوان «مخالف» بر خاصّ، عرفا ثابت نيست، يعنى در نظر عرف به خاصّ در مقابل عامّ، مخالف گفته نمى‏شود، بلكه به چيزى كه مباين باشد، مخالف اطلاق مى‏شود، مثل اينكه قرآن در موردى حكم به وجوب كند، ولى خبر واحد در همان مورد، حكم به حرمت كند.

به بيان ديگر: عرفا مخالفت بين دو چيز، در جايى است كه وقتى به عرف عرضه مى‏شود، در جمع بين آنها متحيّر بماند و نتواند بين آنها توفيق دهد. درحالى‏كه عرف تعارض بين عامّ و خاصّ را بدوى مى‏داند و لذا با تأمّل اندكى آنها را جمع مى‏كند به اين صورت كه عامّ را به واسطه خاصّ، تخصيص مى‏زند.

نتيجه: بر خبر واحد خاصّى كه در مقابل عامّ قرآنى قرار گرفته، عرفا عنوان مخالف، منطبق نمى‏باشد و از روايات دالّه بر عدم اعتبار خبر مخالف قرآن، تخصّصا و موضوعا خارج است.

دوم

اگر بپذيريم كه عرفا عنوان مخالفت بر «خاصّ در مقابل عامّ قرآنى»، صادق است، مورد بحث از تحت روايات دالّه بر عدم اعتبار أخبار مخالف قرآن، تخصيصا و حكما خارج است، زيرا اخبار بسيارى از سوى أئمّه (ع) صادر شده كه اتّفاقا خاصّ هستند و در مقابل عامّ قرآنى قرار دارند، بنابراين نمى‏توان تمام اين اخبار را به صرف اينكه خاصّ و مخالف با عامّ قرآنى هستند، طرح نمود، بلكه با آنها، عامّ قرآنى تخصيص مى‏خورد.

سوم

مقصود أئمّه از اينكه خبر مخالف قرآن، از سوى ما صادر نشده، اين است كه خبرى را كه واقعا مخالف با قرآن باشد، نگفته‏ايم، امّا مخالف ظاهرى، به عنوان بيان و تفسير كلام خدا، فراوان صادر شده است. و معلوم است كه خبر خاصّ، در واقع با حكم خدا، مخالف نيست و فقط با ظاهر قرآن كه عموم دارد، مخالفت مى‏كند. به بيان ديگر:

عامّ قرآنى ظهور دارد در اينكه عموم مراد است، ولى خبر خاصّ، به عنوان مفسّر و مبيّن كلام الهى نظر دارد به اينكه اين عموم، مراد جدّى نيست، بلكه مراد واقعى خداوند، همان خصوص است. بنابراين عموم، مراد جدّى و واقعى خداوند نيست تا گفته شود خبر واحد خاصّ، مخالف قرآن است، بلكه از ابتدا مقصود واقعى همان خصوص بوده است و خبر واحد خاصّ به عنوان مفسّر و مبيّن كلام خداوند، دلالت بر اين خصوص مى‏كند. در نتيجه: بين اين خبر و آن عامّ قرآنى از ابتدا مخالفتى وجود ندارد.»[[4]](#footnote-4)

اما پاسخ به آخرین دلیل مخالفین تخصیص کتاب به خبر واحد مرحوم آخوند می فرمایند که «اگرچه به حسب قاعده ملازمه، بين نسخ و تخصيص فرق نيست، امّا قياس تخصيص به نسخ، مع الفارق است، زيرا در نسخ قرآن به واسطه خبر واحد، اجماع داريم كه جايز نيست، و حال آنكه در مورد تخصيص عامّ قرآنى به واسطه خبر واحد خاصّ، چنين اجماعى وجود ندارد.

دوّم

يعنى با غمض نظر از اجماع، بين نسخ و تخصيص تفاوت است، به اين بيان: نسخ يك مسئله بسيار مهمّ و خطيرى است، زيرا در آن، برداشتن يك حكم است. و چنانچه عامّى از عمومات قرآن كريم، نسخ مى‏شد، چون انعكاسش زياد بود و انگيزه براى ضبط آن بسيار بود، حتما آن‏قدر نقل مى‏شد تا به حدّ تواتر برسد و ديگر در حدّ خبر واحد باقى نمى‏ماند. درحالى‏كه تخصيص به اندازه نسخ اهمّيّت ندارد، زيرا تخصيص همان توفيق عرفى بين عامّ و خاصّ است به اين صورت كه عامّ بر خاصّ حمل مى‏شود، در نتيجه:

خبر واحد توان تخصيص زدن عامّ كتابى را دارد، به‏خلاف نسخ كه اگر خبر واحدى دالّ بر نسخ پيدا شود، خود خبر واحد زير سؤال مى‏رود و در اعتبارش، شكّ مى‏شود.» .(آخوند خراسانى، محمد كاظم بن حسين-ص۲۳۵)- (خویی-ابوالقاسم-ص۵۲۵)-(نائينى، محمد حسين-ص۵۰۴)- (خمینی ،روح الله ،ج۲-ص۵۸

### گفتار سوم) دیدگاه محقق

اگر ادله دو طرف را مختصر بیان کردیم بخاطر این نبود که از فحص عاجز بودیم بلکه قریب به یکسال ادله دوطرف را در کتب مختلف جویا شدیم وآنها را مورد بررسی قرار دادیم و در نهایت یافتیم که اهم ادله همان است که در

گفتارهای قبل ذکر شد.

و حقیقت دیگر اینکه تمامی فصول و گفتارها بهانه ای بود برای رسیدن به این گفتار، چرا که ما بحث را به نحوه دیگری پیش خواهیم برد و قصد داریم روایتگری تازه ای از این مبحث داشته باشیم و آنچه در نهایت برای ما مهم

است ارائه سبکی متفاوت و نو در نگاه به این مسئله است که ما ساختار شکنی را در آن لازم دیدیم.

-ادله نقلي و غیر نقلی

همانطور که در مقدمه ذکر شد اهمیت این مبحث بسیار بالاست تا جایی که اختلاف بر سر تخصیص یا عدم تخصیص کتاب از قرن چهارم هجری که آغاز تدوین علم اصول بوده در کتب اصولی وارد شده و فحول ما از جمله سید مرتضی وشیخ طوسی آن را مورد بحث قرار داده اند.

لذا ذهن نسبت به این مطلب حساس می شد که آیا مبحثی چنین تاثیر گذار در استنباط آیا پاسخی از قرآن و سنت ندارد و دست ما از دلیل شرعی برای حل این اختلاف دامنه دار خالی است ؟!

البته چنانچه گذشت در ادله طرفین تمسک و تحلیل برخی روایت وجود داشت ولی به نظر می رسد جا داشت که با تفصیل بیشتری به سراغ ادله شرعی رفت به همین دلیل ما در ذیل ادله نقلی به ادله غیر نقلی پاسخ دادیم:

ما ابتدا از خود قرآن شروع می کنیم زیرا اهل بیت به ما یاد داده اند«مَا مِنْ أَمْرٍ يَخْتَلِفُ فِيهِ اثْنَانِ إِلَّا وَ لَهُ أَصْلٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»‏ (كلينى، محمد بن يعقوب-ص۱۵۶) به خاطر همین در پاسخ به این سوال که نظر خود قرآن در مورد تخصیص عموماتش چیست به آیات سوره بقره بر می خوریم «وَ إِذْ قالَ مُوسى‏ لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قالُوا أَ تَتَّخِذُنا هُزُواً قالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجاهِلِينَ (67) قالُوا ادْعُ لَنا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنا ما هِيَ قالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّها بَقَرَةٌ لا فارِضٌ‏ وَ لا بِكْرٌ عَوانٌ بَيْنَ ذلِكَ فَافْعَلُوا ما تُؤْمَرُونَ (68) قالُوا ادْعُ لَنا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنا ما لَوْنُها قالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّها بَقَرَةٌ صَفْراءُ فاقِعٌ لَوْنُها تَسُرُّ النَّاظِرِينَ (69) قالُوا ادْعُ لَنا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنا ما هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشابَهَ عَلَيْنا وَ إِنَّا إِنْ شاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ (70) قالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّها بَقَرَةٌ لا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَ لا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لا شِيَةَ فِيها قالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَبَحُوها وَ ما كادُوا يَفْعَلُونَ (71بقره)»

وقتی که حضرت موسی علیه السلام حکم خدا در مورد ذبح گاو بیان کرد آنها در مورد قیود آن سوال کردند و این به نوعی اهانت به ساحت ربوبی بود انگار سوال کنندگان از قیود،در حکم الهی از خود خداوند محتاط تر بودند بخاطرهمین از قیودی که در ادامه می آید فهمیده می شود که این قیود در ابتدا مد نظر شارع در عالم جعل نبوده اند بلکه عقوبت برای سوال کنندگان است و با هرسوالی که می کنند قیودی می آید که امتثال شان را سخت ترمی کند.

اما آنچه از این آیات استفاده می شود:

-نص و ظاهر عام یا مطلق که عقلاء شک مستقر در تخصیص و تقیید آنها ندارند امتشال شان واجب است.

-تعلل در امثال به بهانه تبیین عام به واسطه مخصصات در چنین مواردی اهانت به خدا و رسول زیرا اگر قیدی وجود داشت بیان می کردند و این احتیاط بی جا است.

-قاعده اخذ به عام قبل از فحص از مخصصات جایز نیست که مورد قبول علمای اصول است به صورت مطلق صحیح نیست و محتاج به تفصیل است.

در آیاتی دیگر بر این مطلب تصریح می شود «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لاتَسْئَلُوا عَنْ أَشْياءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ وَ إِنْ تَسْئَلُوا عَنْها حينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبْدَ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْها وَ اللَّهُ غَفُورٌ حَليم- أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْئَلُوا رَسُولَكُمْ كَما سُئِلَ مُوسى‏ مِنْ‏ قَبْلُ‏ وَ مَنْ يَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ بِالْإِيمانِ فَقَدْ ضَلَّ سَواءَ السَّبِيل»

پس آنچه که به دست می آید از آیات صریح قرآنی این است که نه تنها فحص از مخصصات برای عام نص یا ظاهر لازم نیست ب*لکه* ***فحص از مخصصات و امتثال نکردن عام به بهانه فحص از مخصصات هر دو منهی شارع است.***

***اما باید به دو نکته توجه داشت که اولا این آیات سبب نمی شود که ما به هر عام روایی یا قرآنی که رسیدیم به آن عمل کنیم چون با توجه به حينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ معلوم می شود که این حکم مختص به مسلمانان عصر نزول آیه است از این آیات تنها استفاده می شود که ما در قرآن عام نص یا ظاهری که تخصیص خورده باشد نداریم ولی احتمال وجود ناسخ خاص قرآنی بالاست.***

حال به سراغ روایات می رویم:

با فحص و جستجویی که کردیم به هیچ روایتی دست نیافتیم که نهی از اخذ به عمومات قرآنی قبل از فحص از مخصصات آن در سنت نبوی کند یا این که حکایت کند وقتی آیه ای عامی نازل شد پیامبرمخصصاتی برای آن ذ کر کرد و مردم را از اخذ به عموم آیه نهی کرد. در صورتی که ادعای موافقین تخصیص این است که کثیری از اخبار واحد مخصص عمومات قرآن هستند با این وجود آیا جا نداشت که مسئله ای به این مهمی از طرف ائمه که بانیان شریعت اند تذکر داده می شد؟

بر فرض اینکه اخبار آحادی وجود داشته باشد که نهی از اخذ به عمومات کند باز هم کافی نیست زیرا چنین مسئله مهمی باید با بیانات مختلف در حد تواتر از طرف شارع مطرح شود زیرا مسئله عام البلواء دلیل عام البلواء می خواهد.

اگر کسی اشکال کند که اخبار آحاد کثیری که به عنوان مخصص برای عمومات قرآن ذکر شده اند دلالت بر تواتر معنوی دارند که باید مخصص عام قرآنی را از روایت گرفت همین پاسخ را می دهیم که آیه ای که در بین تمامی مسلمین به نحو عام موجود می باشد و آنها به آن عمل می کنند اگر مخصصی داشته باشد باید به تواتر نقل شده باشد یا اینکه خبر واحدی باشد که محفوف به قرائن قطعیه باشد نه صرفا قرینه ظنی اطمینان آور زیرا در تعارض قطعی الصدور با ظنی الصدور این سخن را در فضای مولویت نمی شود پذیرفت که قطعی الدلاله بودن می تواند جابر ظنی الصدور بودن شود زیرا در فضای مولویت عقل حکم به قبح ترک عمومیت کلام قطعی الصدور مولا می کند لذا این کلام اگرچه در خارج از فضای مولویت صحیح می باشد و ما هم حجیت خبر واحد اطمینان آور را در فصل قبل پذیرفته ایم ولی بی شک در این فضا به حکم عقل مردود است.

اما اینکه ادعا شده مواردی یافت شده است که مورد عمل اصحاب بود و عمل اصحاب قرینه ای جابر برای آن است نیز باید بررسی شود که آیا واقعا این مخصصات قرآنی هستند یا روایی و به عبارتی دیگر آیا این روایات حاکی از یک مخصص قرآنی هستند یا اینکه مخصص روایی مستقل و بدون شاهد از قرآن اند؟

برای مثال سید مرتضی بعد از اینکه تخصیص کتاب به خبر واحد را نمی پذیرد در نهایت بیان می کند که اخبار هستند که اصحاب با آن کتاب را تخصیص زده اند : أمّا تخصيصه بالسنّة، فلا خلاف فيه، و قد وقع كثير منه، لأنّه تعالى قال‏[[5]](#footnote-5): «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ‏[[6]](#footnote-6)» و خصّص عموم هذا الظّاهر قوله عليه السّلام: «لا يرث القاتل و لا يتوارث أهل ملّتين». (علم الهدى، على بن حسين-الذريعة إلى أصول الشريعة-ص281-دانشگاه تهران. موسسه انتشارات و چاپ)‏

ابتدا اهل ملتین و کفار را بررسی می کنیم که حاکی از آیه«إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِك است» که خطاب به حضرت نوح ،خداوند می فرماید که او با وجودی که از تو زاده شده است و در عرف اولاد محسوب می شود ولی «إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صالِحٍ» چون کافر است شرعا اولاد تو نیست لذا کافر تخصصا از موضوع آیه ارث خارج است.

‏اما در مورد بخش اول روایت چد احتمال وجود دارد:

-قاتل به نیت و قصد ارث بری از مقتول او را کشته باشد ‌که برای مخالفت با غرض قاتل او را از ارث محروم می کنیم که موافق با ارتکاز متشرعه از مجموع خطابات است که مطلوب شارع نیست چنین شخصی به هدف خود برسد.

-قاتل خطایی از دیه ارث نمی برد ولی از بقیه ما ترک مقتول ورثه اش ارث می برند به حکم آیه«وَ ما كانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِناً إِلاَّ خَطَأً وَ مَنْ قَتَلَ مُؤْمِناً خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ دِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلى‏ أَهْلِهِ‏ إِلاَّ أَنْ يَصَّدَّقُوا» دیه را باید به اهل مقتول بدهد که ناگزیر خود از آن بی بهره است.

-قاتل عمد به دلیل اینکه کشته می شود ارثی به او نمی رسد و اگر هم کشته نشود باز هم محروم می شود (به دلیل نفی غرض که گذشت) ولی به ورثه اش ارث می رسد که روایت جمیل بن دراج لَا يَرِثُ الرَّجُلُ إِذَا قَتَلَ وَلَدَهُ أَوْ وَالِدَهُ وَ لَكِنْ يَكُونُ الْمِيرَاثُ لِوَرَثَةِ الْقَاتِل(كلينى، محمد بن يعقوب-ج13-ص678) موید این استظهار است .

آنچه به ذهن ناقص راقم سطور رسید مخصصی که سید مرتضی به آن استناد کرده بود مخصصی حاکی از قرآن است و اصالت ندارد که از مصادیق تخصیص کتاب به سنت باشد.

در ادامه فحص از دلیل روایی برای جواز یا عدم جواز در ابتدای کافی شریف شیخ کلینی بابی را به نام اخذ بالسنه و شواهد کتاب نام گذاری کرده است که مفهوم مخالفش می شود عدم اخذ بغیر السنه و مالایوجد له شاهد من الکتاب

به سراغ روایات این باب رفتیم و یکایک روایت آن را بررسی کردیم که با (حفظ ترتیب) به شرح ذیل است:

«إِنَّ عَلى‏ كُلِّ حَقٍّ حَقِيقَةً، وَ عَلى‏ كُلِّ صَوَابٍ نُوراً، فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ، وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَدَعُوهُ»(كلينى، محمد بن يعقوب-ج1-ص171)

معنای روایت : هر مطلب حقی باید پشتوانه حقیقی داشته باشد و بی اساس نباشد و بر هر مطلب درستی نیز باید راهنمایی وجود داشته باشد .بدان که برای اثبات حقانیت یک روایت و یک حدیث نور و راهنمای شما قرآن است هرچه موافق با آن بود اخذ کنید و هر آنچه مخالف بود رها کنید.

نکته اول :آیا اخذ به روایت مخصص که تعریفش در فصل اول اینگونه گذشت «الخاص الذی ینافی حکمه حکم العام» اخذ به موافق قرآن است؟ ما قصد نداریم که بگوییم مخصص مخالف قرآن است ولی آیا مخصص موافق قرآن است پس اگر موافق نیست امر به اخذ شاملش نمی شود و عمل به آن دلیل می خواهد؟

نکته دوم : امام فرمود به موافق اخذ کن و تاکید می کند که به مخالف اخذ نکن مخالف در اینجا دو مصداق دارد مصداق اظهر مخالفت به نحو تباینی و مصداق ظاهر مخالفت به نحو تخصیص. در روایت «أَ رَأَيْتَكَ لَوْ حَدَّثْتُكَ بِحَدِيثٍ الْعَامَ ثُمَّ جِئْتَنِي مِنْ قَابِلٍ فَحَدَّثْتُكَ بِخِلَافِهِ بِأَيِّهِمَا كُنْتَ تَأْخُذُ قَالَ قُلْتُ كُنْتُ آخُذُ بِالْأَخِيرِ فَقَالَ لِي رَحِمَكَ اللَّه»

(كلينى، محمد بن يعقوب-ج1-ص166)

آمده که امام می فرماید که اگر ابتدا کلام عامی به تو بگویم و سپس از طرف من کلامی مخالف آن( به قرینه العام مراد مخصص است) بیاید به کدام یک اخذ می کنی راوی می گوید که به دومی که امام او را تایید می کند.

معلوم می شود که مخالفت در لسان روایت به معنای تخصیص آمده است لذا اختصاص دادن مخالفت به تباین کلی صحیح نمی باشد و نیازمند دلیل است که ارتکاز متشرعه و عمل اصحاب نیز مورد اشکال است که بررسی خواهد شد.

نکته سوم :امام فرمود که هر مطلب حقی حقیقت و راهنمایی ناظر برخود دارد در مورد روایت مخصص چه راهنمایی وجود دارد؟

نکته چهارم : در روایت نوری که مطلب صواب را نمایان می کند و حقیقتی که پشتوانه مطلب ثواب است قرآن معرفی شده است حال روایت مخصص که چنین پشتوانه ای را ندارد چگونه می توان گفت ثواب است؟

پس هر مطلب ثوابی نوری دارد کاشف از خود داردـ موافقت با کتاب نور کاشف است خبر مخصص موافق کتاب نیست پس خبر مخصص نور کاشف ندارد.

روایت دوم: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ اخْتِلَافِ الْحَدِيثِ يَرْوِيهِ مَنْ نَثِقُ بِهِ، وَ مِنْهُمْ مَنْ لَانَثِقُ‏ بِهِ؟ قَالَ: «إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ حَدِيثٌ، فَوَجَدْتُمْ لَهُ شَاهِداً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، أَوْ مِنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ إِلّا فَالَّذِي جَاءَكُمْ بِهِ أَوْلى‏ بِهِ».»(كلينى، محمد بن يعقوب-ج1-ص172)

راوی می پرسد که حدیث را ثقه و غیر ثقه هر دو نقل می کنند چکار کنیم؟ امام می فرماید ملاک شاهد داشتن از کتاب و سنه قطعیه است و الا چه راوی ثقه باشد و چه غیر ثقه خودش به آن حدیث سزاوارتر است زیرا ثقه بودن فرد سبب حجیت نمی شود و حجت فقط کتاب و سنت قطعیه است .(در فصل قبل توضیحات مهمی در مورد این روایت داده شد که لازم است رجوع شود)

نکته اول: این روایت نیز خبر مخصص واحد را به طریق اولویت رد می کند نقل می کند زیرا شاهدی از کتاب و سنت قطعیه ندارد.

نکته دوم: اخذ به قول ثقه قبل از فحص از شاهد جایز نیست.(در جایی که ما در مسئله واحد یک یا دو خبر بیشتر نداشته باشیم )

روایت سوم و چهارم: «كُلُّ شَيْ‏ءٍ مَرْدُودٌ إِلَى الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ، وَ كُلُّ حَدِيثٍ لَا يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ، فَهُوَ زُخْرُف- مَا لَمْ يُوَافِقْ مِنَ الْحَدِيثِ الْقُرْآنَ، فَهُوَ زُخْرُف»(كلينى، محمد بن يعقوب-ج1-ص173)‏‏

نکته اول : چرا امام در آخر کلام نفرمود لایوافق کتاب الله و سنه با وجود اینکه در صدر کلام کتاب و سنه هر دو را ذکر کرد؟ زیرا این روایت مرادش روایت مخصص و غیر مخصص است ولی تباین کلی تخصصا از موضوع روایت خارج است به دو دلیل اولا اینکه در لغت زخرف به معنای زینت است و در این روایت به کلامی که حق بودنش معلوم نسیت ولی خوش نمایی می کند اطلاق شده است و تباین کلی زخرف نیست زیرا بطلانش واضح است و خوش نمایی ندارد پس ناگزیر مراد مخالفت به نحو تخصیصی و غیر آن است باشرایطی که ذکر کردیم در فصل قبل)

نکته دوم: اگر مراد از مَا لَمْ يُوَافِقْ هرآن حدیثی باشد که در قرآن نیامده با ارتکاز متشرعه منافات دارد زیرا اجمالا می دانیم که برخی احکام در قرآن نیستند.

روایت پنجم : «خَطَبَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِمِنى‏، فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ، مَا جَاءَكُمْ عَنِّ ي يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ، فَأَنَا قُلْتُهُ، وَ مَا جَاءَكُمْ يُخَالِفُ كِتَابَ اللَّهِ، فَلَمْ أَقُلْه»(كلينى، محمد بن يعقوب-ج1-ص174)

نکته اول : کلام در حجه الوداع است بنابراین اهمیت مطلب دو چندان می شود.

نکته دوم: این کلام وقتی القاء می شود که پیامبر سنت قطعیه را در بین مسلمین جا انداخته است و ایشان برای صیانت از آن این کلام را فرموده اند و الا اگر سنتی در کار نباشد و تمامی احادیث به کتاب الله عرضه شوند سنت قطعیه شکل نمی گیرد زیرا برخی از احکام در قرآن نیستند.‏

نکته سوم: شاید غرض این کلام همان حسبنا کتاب الله مشهور باشد و می خواهد اهمیت و حاکمیت آن بر تمامی روایات را برساند چون حسبنا کتاب الله نیز در زمانی که سنت قطعیه شکل گرفته بود گفته شده است و با این حساب کلام حقی بوده که از آن اراده باطل شده است زیرا اگر این کلام باطل بود اصحاب پیامبر حول این کلام اختلاف نمی کردند. فَقَالَ عُمَرُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ غَلَبَهُ الْوَجَعُ، وَعِنْدَكُمِ الْقُرْآنُ، حَسْبُنَا كِتَابُ‏ اللَّهِ. قَالَ: فَاخْتَلَفَ أَهْلُ الْبَيْتِ، فَاخْتَصَمُوا، فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: يَكْتُبُ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، أَوْ قَالَ: قَرِّبُوا يَكْتُبْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ مَا قَالَ عُمَرُ، فَلَمَّا أَكْثَرُوا اللَّغَطَ وَالاخْتِلافَ، وَغُمَ‏ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ:" قُومُوا عَنِّي ‏(بخارى، محمد بن اسماعيل-صحيح البخاري-ج1-ص97 جمهورية مصر العربية، وزارة الاوقاف، المجلس الاعلى للشئون الاسلامية، لجنة إحياء كتب السنة)

‏ با توجه به متن روایت این نکته بیشتر واضح می شود زیرا هیچ یک از اصحاب نگفتند که این کلام باطل است.

روایت ششم : «مَنْ خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ وَ سُنَّةَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، فَقَدْ كَفَرَ». (كلينى، محمد بن يعقوب-ج1-ص175)

نکته : محدث کلینی از چینش روایت مقصود داشته و بی جهت یکی را بر دیگری مقدم نکرده است. البته اگر هم چنین قصدی نداشته است از این چینش تصادفی می دریابیم، حال که در پنج روایت سنه پیامبر(عدم تخصیص) و روش تعامل با قرآن و برداشت از آن معلوم شد مخالفت با آن کفر است.

روایت هفتم : «إِنَّ أَفْضَلَ الْأَعْمَالِ عِنْدَ اللَّهِ- عَزَّ وَ جَلَّ- مَا عُمِلَ بِالسُّنَّةِ وَ إِنْ قَل‏»(كلينى، محمد بن يعقوب-ج1-ص175)

نکته : این روایت پاسخ به این سوال است که چطور ما این همه روایت مخصص را (بر فرض اینکه مخالف قرآن باشند از قرآن حکایت نکنند مثل آن چه در مثال سید مرتضی گذشت) دور بریزیم واخد به روایات اندکی که دراین باب آمده است بکنیم؟

آیا بهتر نیست که در دوران اقل و اکثر اخذ به اکثر بکنیم و این روایات را تبرعا حمل بر تباین کلی یا مسائل اعتقادی بکنیم؟

روایت هشتم : ُ أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَأَجَابَ فِيهَا، قَالَ: فَقَالَ الرَّجُلُ: إِنَّ الْفُقَهَاءَ لَا يَقُولُونَ هذَا.

فَقَالَ: «يَا وَيْحَكَ، وَ هَلْ رَأَيْتَ فَقِيهاً قَطُّ؟! إِنَّ الْفَقِيهَ- حَقَّ الْفَقِيهِ- الزَّاهِدُ فِي الدُّنْيَا، الرَّاغِبُ فِي الْآخِرَةِ، الْمُتَمَسِّكُ بِسُنَّةِ النَّبِيِّ ».(كلينى، محمد بن يعقوب-ج1-ص176)

روای می گوید از امام سوالی پرسیدم که ایشان پاسخ مرا داد عرض کردم فقهاء اینگونه نمی گوید امام با لحنی تند فرمودند وای برتو فقیه واقعی کسی است که زاهد در...... و متمسک به سنت نبوی باشد.

نکته : حال اگر کسی بگوید که ما نمی توانیم نظر مشهور علماء را در جواز به تخصیص نادیده بگیریم و عمل شان را که قرآن را تخصیص زده اند این روایت می گوید بنگر که سنت چه می گوید عالمی از نظر شرع عمل و نظرش محترم و قابل اعتناء است که مطابق با سنت باشد.

البته این نکته فراموش نشود که ما به هیچ وجه علماء شیعه را متهم به ترک سنت نمی کنیم بلکه معتقدیم که در این زمینه غفلت هایی صورت گرفته است و به نحوی در علم اصول بحث کرده اند که انگار تمامی خبرهای واحد به نحو مستقل در مقابل قرآن قرار دارند که در مثالی بررسی شد که چگونه برخی به خطاء رفته اند لذا لازم است که روایاتی که ادعاء می شود با عام قرآنی در تعارض اند مورد مداقه قرار گیرند و شواهد قرآنی آنها استخراج شود.

اما درنهایت به ذکر یک نمونه ای قولی و عملی از حضرت زهرا سلام الله علیها در خطبه فدک می پردازیم که با وجود اینکه اصل نزاع حضرت با خلیفه غاصب بر سر تخصیص و عدم تخصیص آیه ارث است مورد غفلت قرار گرفته است.

آن طور که نقل شده وقتی که حکومت غاصبین فدک را غصب کرد. حضرت با جمعی از زنان بنی هاشم به سمت مسجد حرکت کرد تا در برابر مسلمین خلیفه را رسوا و محکوم کند ابتدا حمد خدا را گفت و سپس قرآن را که دلیل او بود معرفی کرد تا جایگاه و عظمت آن را یادآوری کند: «كِتَابُ اللَّهِ النَّاطِقُ وَ الْقُرْآنُ الصَّادِقُ وَ النُّورُ السَّاطِعُ وَ الضِّيَاءُ اللَّامِعُ بَيِّنَةٌ بَصَائِرُهُ مُنْكَشِفَةٌ سَرَائِرُهُ مُنْجَلِيَةٌ ظَوَاهِرُهُ مُغْتَبِطَةٌ بِهِ أَشْيَاعُهُ قَائِداً [قَائِدٌ] إِلَى الرِّضْوَانِ أَتْبَاعُهُ مُؤَدٍّ إِلَى النَّجَاةِ اسْتِمَاعُهُ بِهِ تُنَالُ حُجَجُ اللَّهِ الْمُنَوَّرَةُ وَ عَزَائِمُهُ الْمُفَسَّرَةُ وَ مَحَارِمُهُ الْمُحَذَّرَةُ وَ بَيِّنَاتُهُ الْجَالِيَةُ وَ بَرَاهِينُهُ الْكَافِيَة»

و آن ها را عتاب کرد که چرا به ظهورات قرآن عمل نمی کنید ؟ «كَيْفَ بِكُمْ وَ أَنَّى تُؤْفَكُونَ وَ كِتَابُ اللَّهِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ؟- أُمُورُهُ ظَاهِرَةٌ وَ أَحْكَامُهُ زَاهِرَةٌ وَ أَعْلَامُهُ بَاهِرَةٌ وَ زَوَاجِرُهُ لَائِحَةٌ وَ أَوَامِرُهُ وَاضِحَةٌ وَ قَدْ خَلَّفْتُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ»

و آنگاه در مقابل روایتی که ابوبکر نقل کرده بود که «نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ ذَهَباً وَ لَا فِضَّةً وَ لَا دَاراً وَ لَا عَقَاراً وَ إِنَّمَا نُورَثُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ الْعِلْمَ وَ النُّبُوَّةَ»

اینگونه به قرآن استدلال کرد که اولا در قرآن آمده که انبیا از خود مال به ارث می گذارند «كِتَابُ اللَّهِ حَكَماً عَدْلًا وَ نَاطِقاً فَصْلًا يَقُولُ- يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ‏ وَ يَقُولُ‏ وَ وَرِثَ سُلَيْمانُ داوُدَ» تا اثبات کند که این روایت مخالفت تباین کلی با قرآن دارد.

وَ سپس به این آیه استناد کرد که قَالَ (عَزَّ وَ جَلَّ):«يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ‏وَ قَالَ (تَعَالَى): إِنْ تَرَكَ خَيْراً الْوَصِيَّةُ لِلْوالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ»

اثبات کند آیه عام است و اولاد پیامبران و غیره را شامل می شود و تخصیصش جایز نیست بعد می فرمایند که :‏

«فَزَعَمْتُمْ أَنْ لَا حَظَّ لِي، وَ لَا أَرِثَ مِنْ أَبِي! أَ فَخَصَّكُمُ اللَّهُ بِآيَةٍ أَخْرَجَ أَبِي مِنْهَا؟! أَمْ تَقُولُونَ أَهْلُ مِلَّتَيْنِ لَا يَتَوَارَثُونَ‏؟! أَ وَ لَسْتُ وَ أَبِي مِنْ أَهْلِ مِلَّةٍ وَاحِدَةٍ؟! أَمْ أَنْتُمْ بِخُصُوصِ الْقُرْآنِ وَ عُمُومِهِ أَعْلَمُ مِنَ النَّبِيِّ؟»

از این فقره نکاتی به دست می آید:

- َ«فَخَصَّكُمُ اللَّهُ بِآيَةٍ أَخْرَجَ أَبِي مِنْهَا؟!» چرا حضرت از آنها مطالبه آیه می کنند و می فرمایند آیا آیه ای خاص بر شما نازل شده که در آن آیه پدرم خارج شده از عموم آیات ارث که ورثه ای ندارد؟ اگر قرآن بواسطه روایت نیز امکان تخصیص خوردن داشت چرا حضرت از ابوبکر و مسلمین حاضر در مجلس مطالبه روایت نکرد ؟

-با توجه به آنچه در بالا گفته شد معلوم می شود که مخصصی برای عمومات قرآنی در روایات وجود ندارد و مراد حضرت از این کلام «أَمْ أَنْتُمْ بِخُصُوصِ الْقُرْآنِ وَ عُمُومِهِ أَعْلَمُ مِنَ النَّبِيِّ؟» علم پیامبر اکرم به عموم وخصوص قرآن است در قرآن .

و باز در پاسخ به ابوبکر که گفت من از رسول خدا شنیدم که «نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ ذَهَباً وَ لَا فِضَّةً وَ لَا دَاراً وَ لَا عَقَاراً وَ إِنَّمَا نُورَثُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ الْعِلْمَ وَ النُّبُوَّةَ»

فرمودند:«سُبْحَانَ اللَّهِ! مَا كَانَ‏ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَنْ كِتَابِ اللَّهِ صَارِفاً و لِأَحْكَامِهِ مُخَالِفاً، بَلْ كَانَ يَتْبَعُ أَثَرَهُ» که خداوند منزه است از اینکه رسولش او را مخالفت کند و از احکام کتابش روی گردان باشد.

از این پاسخ فاطمی به قرینه و ضمیمه سخنانی که گذشت معلوم می شود که رسول خدا هیچ سخنی خلاف کتاب خدا (نسخ کننده –تخصیص زننده)نمی گوید.

«افلا یتدبرون القُرْآنَ أَمْ عَلى‏ قُلُوبٍ أَقْفالُها، كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِكُمْ، مَا أَسَأْتُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ، فَأَخَذَ بِسَمْعِكُمْ وَ أَبْصَارِكُمْ، وَ لَبِئْسَ مَا تَأَوَّلْتُم» (مجلسى، محمد باقر بن محمد تقى، بحار الأنوار (ط - بيروت) - ج‏29 ؛ ص227 بيروت، چاپ: دوم، 1403 ق.)

در قرآن تدبر کنید! چه بد آن را تاویل برده اید و آن را خلاف ظهورش تفسیر می کنید.

این آخرین فریاد های حجت الهی بود در خطبه فدکیه بر سر کسانی است که قرآن خدا و رسول خدا را به کناری گذاشته اند.‏

اما نکته آخری که بیانش بسیار ضروری است این است که ما تا به اینجا هر چه بحث کردیم در مورد عدم تخصیص نصوص و ظواهر کتاب بود لکن ما عمومات مهملی نیز در قرآن داریم که ظهور در عموم افراد خود ندارند و در وقت شک نیز نمی شود به آنها رجو ع کرد.

مانند آیه «احل الله البیع» ظهور در حلیت تمامی بیع ها ندارد و به واسطه آیات « وَ لا تُؤْتُوا السُّفَهاءَ أَمْوالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِياماً وَ ارْزُقُوهُمْ فِيها وَ اكْسُوهُمْ وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلاً مَعْرُوفا»- «وَ ابْتَلُوا الْيَتامى‏ حَتَّى إِذا بَلَغُوا النِّكاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوالَهُمْ» و روایت انَّ رَسُولَ اللَّهِ ص نَهَى عَنْ بَيْعِ‏ الْغَرَر (ابن حيون، نعمان بن محمد مغربى، دعائم الإسلام –ج۲-ص۲۱ قم، چاپ: دوم، 1385ق)

تخصیص خورده است اما اینکه دقیقا قاعده تشخیص این نوع عمومات چیست ما بر مطلبی دست نیافتیم و از توان نگارنده خارج است. «اللهم ارزقنا»

با آنچه گذشت از آیات قرآن و روایات نتیجه می گیریم که ادله شرعی ما را از تخصیص عمومات قرآنی نهی می کند و عمل مشهور به برخی اخبار مخصص نیز باید بررسی شود که آیا واقعا مخصص مستقل در مقابل قرآن هستند یا اینکه حاکی از مخصص هایی اند که در خود قرآن وجود دارد.

*نتیجه نهایی*

خدا را شاکریم که به ما توفیق داد که در این موضوع قلم بزنیم لذا امیدواریم که خود او نیز این اندک پر نقصان را از ما بپذیرد. اما آنچه در این پژوهش روزی مقدر ما شد به ترتیب ذیل عبارتند از :

* مهم ترین و اصلی ترین دست آورد این پژوهش طرح روشی نو در ساختار بحث تخصیص کتاب، با استفاده ویژه از قرآن و روایات بود که بر خلاف مشهور علماء استنباط شد که بر فرض اثبات حجیت خبر واحد نیز نمی توان عام نص یا ظاهر قرآنی را تخصیص زد.
* اما سیر بحث و نتایج فرعی حاصله:

1.در ابتدا این نتیجه حاصل شد ظهور قرآن معجزه فصاحت و بلاغت نه تنها مانند بقیه ظهورات حجت نیست بلکه دلالتش بر مراد متکلم اقوی و اظهر از دیگر کلام ها و از طرف شارع نیز هیچ گونه ردعی مبنی بر عدم اخذ به ظهورات قرآنی صادر نشده است.

2. سپس به این نتیجه رسیدیم که به جز دو دسته روایت که عبارت اند از :۱- مجموع اخباری که از افراد غیر ثقه(ولی غیر مذموم) نقل شده اند. ۲- یک یا شاید دو عدد روایت منقول از افراد ثقه در یک مسئله واحد، بقیه اقسام خبر واحد به دلیل سیره عقلاء حجت است.

3. در انتهاء با آنچه گذشت از آیات قرآن و روایات نتیجه می گرفتیم که ادله شرعی ما را از تخصیص عمومات قرآنی نهی می کند و عمل مشهور به برخی اخبار مخصص نیز باید بررسی شود که آیا واقعا مخصص مستقل در مقابل قرآن هستند یا اینکه حاکی از مخصص هایی اند که در خود قرآن وجود دارند.

منابع

۱.قرآن کریم

۲. كلينى، محمد بن يعقوب-اصول کافی-دارالحدیث-قم- 1429ق

3. سبحانى تبريزى، جعفر، الموجز في أصول الفقه - قم، چاپ: چهاردهم، 1387 ش.

۴. آخوند خراسانى، محمد كاظم بن حسين-کفایه الاصول-موسسة آل البيت عليهم السلام‏-اول-1409ه

۵. ملكى اصفهانى، مجتبى، فرهنگ اصطلاحات اصول - قم، چاپ: اول، 1379 ش.

۶. ولائی-عیسی- فرهنگ تشريحى اصطلاحات اصول - نشر نی-تهران-۱۳۸۷ش

۷. مظفر، محمد رضا- اصول الفقه- طبع انتشارات اسلامى- قم، چاپ: پنجم، 1430 ق

۸. جوادی آملی-عبدالله–تفسیر تسنیم قرآن-قم-اسراء-1395ش

۹. مجلسى، محمد باقر بن محمد تقى، بحار الأنوار-بيروت، چاپ: دوم، 1403 ق.

۱۰. عبدی- محمد حسین-الاساس فی الاصول الفقه-قم-مرکز تدوین متون حوزه های علمیه1398 ش

۱۱. ابن منظور-لسان العرب-دار الصادر-بیروت-طبعه الثانیه-1414 ه

۱۲. بخارى، محمد بن اسماعيل-صحيح البخاري-جمهورية مصر العربية، وزارة الاوقاف، المجلس الاعلى للشئون الاسلامية، لجنة إحياء كتب السنة

مصطفوی-ترجمه و تحقيق مفردات الفاظ قرآن-وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی-تهران-1368ش.13

ابن حيون، نعمان بن محمد مغربى، دعائم الإسلام –قم، چاپ: دوم، 1385ق.14

مجلسى، محمد باقر بن محمد تقى، بحار الأنوار -بيروت، چاپ: دوم، 1403 ق.15

علم الهدى، على بن حسين-الذريعة إلى أصول الشريعة-دانشگاه تهران. موسسه انتشارات و چاپ.16

تقریرات الموجر فی اصول فقه استاد مهدی کریمی-مرتضی اسماعیلی-سال تحصیلی 97-98.17

تقریرات فقه متاجر استاد مرتضی مفتخر گویا-سید نصرالله صدری زاده سال تحصیلی 98-99.18

19.خویی-ابوالقاسم-مصباح الأصول (تقريرات واعظ حسينى بهسودى، محمد سرور)-مكتبة الداوري-قم

20.نائينى، محمد حسين-اجود التقریرات (تقريرات خويى، ابوالقاسم‏)- مطبعه العرفان-قم‏

خمینی ،روح الله ،تهذیب الاصول(تقریرات جعفر سبحانی)-دارالفکر-قم.21

1. [↑](#footnote-ref-1)
2. [↑](#footnote-ref-2)
3. [↑](#footnote-ref-3)
4. [↑](#footnote-ref-4)
5. [↑](#footnote-ref-5)
6. . [↑](#footnote-ref-6)